

رهائی



نشریه
گروه اتحاد کمونیستی

شماره ۳
آذر ماه ۱۳۵۷

در گذرگاه انقلاب

بر فراری دولت نظامی بمنزله رها کردن آخرین تبر ترکش رژیم شاه است . و بخاک افتادن مدها شهید و هزاران زخمی بمنزله اعلام نهایتی جنگنا بآخر مردم زحمتکش با رژیم او . این اقدام از نظر رژیم اجتنابنا پذیر ، سقوط رژیم را اجتناب پذیر کرده است . و این حقیقت را مینوان حتی از موضعگیریهای اخیر پاره‌ای رنبروهاشی که نا دیروز در ضرورت سقوط رژیم شاه مردم بودند بخوبی مشاهده کرد . دولت نظامی در هر حال ماندنی نیست . با این دولت رسماً زمام امور را از دست شاه خواهد گرفت و شبه کودتای فعلی را بصورت کودتای کامل در خواهد آورد و با اینکه جای خود را به یک دولت غیر نظامی خواهد داد . دولت ملی ، یا دولت اشتلاقی ، بر حسب آنکه شرایط چه بطلبد .

دکتر سنجابی در سفر اخیر خود به پاریس نتوانست موافقت آیت الله خمینی را برای شرکت جبهه ملی در کابینه اشتلاقی یا کابینه ملی (در عین ایفاء شاه) جلب کند . و بدیهی است که جبهه ملی در مرحله کنونی بدون داشتن حمایت خمینی قادر به حکومت نیست . جبهه ملی اگر بدون موافقت خمینی تشکیل دولت میداد بیا مجبور بود با تظاهر کنندگان مقابله خشن کند که سقوط سریعتر مسلم بود ، و با باید با مخالفین مدارا میکرد که در اینصورت نیز مطلقاً قادر به حکومت نبود . بنا بر این عدم موافقت خمینی ببا تشکیل چنین کابینه‌هایی ، جبهه (و در حقیقت بخشی از جبهه) را در حال حاضر به اتخاذ موضع بظاهراً قاطع تر از گذشته در مورد این امر مجبور کرده است . این امر از یک جانب راست روی بیشتر از پیشش بخش دیگری از جبهه را روشن تر کرد و چند نفر از رهبران و ااداش که علناً خلع شاه را بعنوان شرط مقدم تشکیل کابینه نشمرند ، و از جانب دیگر موجب دستگیری سنجابی که شرکت در کابینه اشتلاقی یا تشکیل کابینه ملی در شرایط کنونی را غیر مقدور دیده است ، شد . بنا بر این ، بطور مشخص با کم شدن امکان تشکیل کابینه‌هایی از این قبیل در شرایط حاضر ، مسئله پیش از پیش بر امر بقاء یا طرد

★ امروز پائینی‌ها نمیخواهند و بالائی‌ها نمیتوانند ، و بنا بر این شرایط نوعی انقلاب آماده است . نوع این انقلاب را مضمون آنچه که پائینی‌ها نمیخواهند - یعنی رژیم شاه - و آن بالائی‌هایی که نمیتوانند - یعنی باز رژیم شاه - معین میکند . این انقلاب انقلابی است که هدف خود را سرنگونی رژیم شاه دارد . یعنی بیک انقلاب سیاسی است . هنوز نه پائینی‌ها تخواستن سیستم سرمایه‌داری را در کل هدف گرفته‌اند و نه سیستم سرمایه‌داری همه امکانات خود را از دست داده و بکلی ناتوان شده است . هدف مبارزات کنونی امحاء سیستم سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم نیست و بنا بر این ، انقلاب کنونی ، انقلاب اجتماعی نیست . هنوز تا روزی که اینها هدف شوند فاصله داریم ، هنوز کمبودهای فراوان داریم ، هنوز شرایط عینی و ذهنی از جهت انقلاب اجتماعی در مرحله تدارک است . باین نکات نیز در همین مقاله اشاره شده است .

★ این امر که آیا انقلاب سیاسی کنونی حتی در صورت سقوط شاه پیروز خواهد شد یا نه باین بستگی دارد که جانشین حکومت او چه باشد . اگر شاه برود ، رژیم او با همه دستگا‌های ترکوبش و بساط سلطنت او میانبرداشته شود و فشرده‌یدی حکومت برسد ، این انقلاب سیاسی پیروز خواهد بود . انقلاب سیاسی پیروزی که صرفاً یک گام در جهت انقلاب اجتماعی است ، نه کمتر و نه بیشتر . ولی این گام بدون شک در تسهیل شرایط نقش مهمی را بازی خواهد کرد ، و هم از اینروست که همه معتقدین به انقلاب اجتماعی ، همه کمونیستها ، باید جهت پیروزی این انقلاب سیاسی از هیچ اقدامی فروگذار نکنند . انقلاب سیاسی نهایت کار نیست ، ابتدای کار است ، مداخل است ، و بسیار مهم است . در این انقلاب است که همکاری همه نیروهای ضد سرمایه‌داری ، همه نیروهای معتقد به ضرورت انقلاب اجتماعی جان میگیرد و معنای ملموس می‌یابد . زمینه سازی انقلاب سوسیالیستی ، در این مرحله تدارک است که امکان تحقق پیدا میکند . اعتلا کنونی جنبش کارگری یکی از شروط مقدم برای گسترش کار و فعالیت را هم اکنون بدست داده است .

با مبدء آینسده

نقش روحانیون در گذار قدرت

پاره‌ای از مذهبی‌های متعصب در توضیح علت وسعت سی نظیر جنبش توده‌ای اخیر معتقدند که دلایل موجود، گسترش عظیم جنبش را توضیح نمیدهند بنا بر این قطعاً دست غیب در کار است. عده‌ای از مائوئیست‌ها معتقدند که همواره شرایط انقلابی در ایران وجود داشته است بنا بر این وضع فعلی هیچ چیز را تغییری نمیدهد بلکه صحت نظر آنها را میرساند.

برای کسانی که از این دو قماش نیستند و حل همه مسائل مباحثی با دست غیب و وجود جاودانه شرایط انقلابی برایشان توضیح داده نمیشود، بررسی جدی علل و موجبات جنبش اخیر مطرح است. مسئله دیگر اینکه روحانیون بطور سیاستمدارانه‌ای رهبری مبارزات را بدست گرفته‌اند، بخش‌هایی با رژیم لاس میزنند و بخش‌هایی مبارزه میکنند اما توأماً به کارزار آنتی کمونیستی دامن میزنند. " حزب طبقه کارگر " و " حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران " و کاریکانورهای دیگر نیز تماشاچی هستند. ضرورت بررسی علل بروز حسته شدن فعلی نفوذ روحانیون، انگیزه و برنامه آنان، وظیفه نیروهای چپ و چشم انداز آینده لازم به تأکید است. نوشته حاضر کوششی است در پاسخگویی به جنبه‌هایی از این مسائل.

★ ★ ★

بحران اقتصادی و سیاسی رژیم بر آمد سلسله عوامل متعددی است که آنها از بحرانهای کلاسیک ماهوی سرمایه داری (بحران های ادواری) متمایز میکند گرچه چنانکه خواهیم دید بی‌ربطه با آن نیز نیست.

در رساله " بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروها چپ " و نیز در نشریه رهائی شماره ۱، پاره‌ای از علل بحران اقتصادی و سیاسی را شرح دادیم. در اینجا رهوس مطالب را ذکر میکنیم تا بتوانیم تأکید ضروری را بر پاره‌ای از آنها بنمائیم.

عمده ترین این علل عبارت بودند از :

- ۱ - رشد سریع یوروکراسی و میلیتاریسم و تخصیص بخش عمده در آمد نفت در این جهات (جهاتی که غیر مولد و تورم زا هستند)
- ۲ - عوارض بحران جهانی سرمایه داری (تشدید تورم) .
- ۳ - خصلت ویژه و رشد سریع و بی برنامه سرمایه داری منحل و دفرمه ایران، قدرت مطلق باند دربار و شرکاء (بخش یوروکرات - نظامی) .
- ۴ - نا رضایتی بخش خصوصی سرمایه داری و عدم تامین آنها بحدی که آنها را از سرمایه گذاری با دید دراز مدت باز میدارد .
- ۵ - مسائل ملی مانند استبداد و فساد و ... غیره که گرچه خود معلول و محصول نظام حاکم بر ایران هستند معیذاً ملحوظ عمیق و شدت خود، به علتی جهت تشدید بحران مبدل شده اند.

سقوط آهنگ رشد تولید ناخالص ملی.

نسبی و واقعی

تولید ناخالص ملی (GNP) پس از انقلاب بتغیید سریعاً یافت . رشد در دهه اول قسماً بخاطر تبدیل ثروت های واکد به سرمایه (سلطه همه جاتیه صنایع سرمایه داری) و قسماً بخاطر ازدیاد در آمد نفت بود . علیرغم تشدید در کشاورزی و سقوط سطح تولید به نسبت جمعیت در این رشته ، آهنگ رشد در زمینه های دیگر بقدری بالا بود که تولید ناخالص ملی افزایش بسیار یافته بود . ارقامی که مراجع مختلف دولتی در این سالها داده اند (سالیانه بین ۱۵ تا ۲۲٪) با آنکه غلو آمیز هستند معیذاً بکلی بی اساس نیستند* . در آمد ناخالص ملی حتی از تولید ناخالص ملی نیز سریعتر رشد کرد . رشد سرطانی " بخش خدمات " موجب تفارق بیش از حد در آمد و تولید

*- مطابق آمار دولتی تولید ناخالص ملی در سالهای ۶۰ سالیانه حدود ۸٪ ، در سالهای ۷۲-۷۳ (قبل از ازدیاد در آمد نفت) سالیانه ۱۴/۲ در صد و در سالهای بعد بین ۳۰ تا ۴۲ در صد افزایش یافته است .
 f - بخش خدمات در سال ۶۰-۱۹۵۹ ۳۱/۵ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل میداد، در سال ۷۵-۱۹۷۴ این رقم به ۳۹/۵ در صد رسید (در همین سال محصول صنعتی فقط ۱۶/۱ در صد را تشکیل میداد)

ملی شد. در آمد سرانه به ادعای دولت از ۱۵۰ دلار در سال ۶۴ به ۴۸۰ دلار در سال ۷۳ رسید. این امر که توزیع این درآمد جقدر نامتساوی بود، این امر که "بخش خدمات" نه خدمات واقعی و ضروری بلکه "خدمات" بوروکراسی اداری و نظامی را در بر میگرفت از لحاظ ایجاد رونق ظاهری و کاذب علی السویه بود. این واقعیت نظام سرمایه‌داری است و جز این نمیتواند باشد.

ازدبیاد در آمد نفت از ۲/۲ میلیارد دلار در سال ۷۲ - ۷۳ به بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سال ۷۳ - ۷۴، امکانات رژیم را بطور موقت مدها برابر کرد. در این زمینه توضیحی ضروری است:

هنگامی که قیمت یک کالا ناگهان دوبرابر میشود، نفع چند برابر میگردد. بطور مثال اگر قیمت یک کالا ۲۰ ریال باشد و منسوراً ۱۸ ریال هزینه تولید و توزیع آن باشد، نفع سرمایه‌دار از هر قلم کالا $(20-18)=2$ ریال خواهد بود. حال اگر قیمت کالا ناگهان دوبرابر (۴۰ ریال) شود، نفع بلافاصله سرمایه‌دار $40-18=22$ ریال یعنی ۱۱ برابر قبل خواهد بود (البته اگر در این مدت زمان هزینه تولید اضافه شود باید ملحوظ گردد). در مورد جهش درآمد نفت ایران هزینه تولید نه تنها اضافه نشد بلکه بخاطر اتوماسیون کاهش نیز یافت. باین ترتیب مشاهده میشود که چهار برابر شدن ناگهانی قیمت نفت و نیز ازدبیاد استخراج آن چه گشایش عظیم و باورنکردنی ناگهانی برای رژیم ایجاد کرد. ابعاد واقعی ازدبیاد امکانات در اثر ازدبیاد درآمد نفت از ۲/۲ میلیارد دلار به بیش از ۲۰ میلیارد دلار بدین طریق نسبت ساده تفاوت ۲/۲ میلیارد به ۲۰ میلیارد بلکه بصورت جهشی روشن میشود. (طبیعی است که رژیم چنین وانمود میکند که این افزایش درآمد متساویاً توزیع شده و مفتخرانه اعلام مینماید که درآمد سرانه به حدود ۲۰۰۰ دلار افزایش یافته است).

بهر حال طبیعی بود که این افزایش ناگهانی درآمد برای

۳ - در سرمایه‌داری اگر مایملک فقرا به $\frac{1}{4}$ تحلیل یابد و مایملک ثروتمندان سه برابر شود، در آمد ملی افزایش می یابد! (چون بیش از ۵۰٪ ثروت جامعه در دست ثروتمندان است). بنابراین طبیعی است که آمارگران بورژوازی تکیه را بر میزان در آمد ملی (و درآمد سرانه) میگذارند و به مسئله اخلاقات طبقاتی اشاره نمیکنند.

همیشه اثر " معجزه آسا " خواهد گذاشت. کالاشی که قیمتش از ۲۰ ریال به ۴۰ ریال جهش کند، هزینه تولیدش نیز بتدریج بالا خواهد رفت. افزایش بول در گردش در مقابل ثابت ماندن سطح تولید ایجاد تورم خواهد کرد. تورم موجب ازدیاد قیمت مواد خام میشود. و باز تورم موجب تشدید مبارزه طبقاتی و ازدیاد فشار کارگران برای بالا رفتن سطح دستمزد میگردد. سایر این هزینه تولید کالاشی که قبلاً ۱۸ ریال بود بسیار بیشتر خواهد شد و نفع از میزان قبلی سقوط خواهد کرد. $22-x = [40-(18+x)]$. در مورد ایران چند عنصر در ترکیب X شرکت داشته اند :

- ۱ - عوارض تورم جهانی .
 - ۲ - تورم ناشی از ویژگیهای سرمایه داری ایران.
 - ۳ - از همه مهمتر : رشد سریع میلناریسم و بوروکراسی.
- عامل اخیر از دو جانب تاثیر گذار بود. جانب اول بالابردن X و جانب دوم و مهمتر، ایجاد توهم در مورد چشم انداز رشد در این زمینه نیز توضیح مختصری ضروری است :
- تورم جهانی مقدار زیادی از اضافه درآمد نفت را در سالهای گذشته خورد. شاه این رقم را ۲۵٪ ذکر میکند. علاوه بر آن قیمت دلار بطور اخص در مقابل سایر پولهای غرب سقوط کرد و این امر برای ایران که درآمدش برحسب دلار محاسبه میشود کمزگر شده است. مجموع این دو عامل بیش از یک سوم از اضافه درآمد نفت را مستحیل کرد بطوریکه قدرت خرید ۲۰ میلیارد دلار چهار سال پیش چیزی معادل ۱۳- ۱۴ میلیارد دلار شد. حال اگر مد نظر گرفته شود که میزان استخراج و فروش نفت ایران هم کمتر از گذشته شده است (از ۶/۵ میلیون بشکه به ۵/۸ میلیون بشکه در روز تقلیل یافته) به مصیبتی که گریبانگیر رژیم شده بیشتر پی خواهیم برد. از همه اینها بدتر اما، بالا رفتن سطح انتظارات و بآس و آسین آن است. هنگامی که یک بوروکراسی مفلوک ناگهان بعلت ازدیاد امکانات رشد سرطانی میکند و سرعت میگیرد مطابق قوانین ایترسی متعادل به ادامه حرکت بهمان سرعت میشود. اگر امسال درآمد چند برابر شد و بوروکراسی چند برابر، در سال آینده نیز بوروکراسی بانتظار ادامه رشد تصاعدی خود است. اما -

متأسفانه برای رژیم - دیگر نه تنها هر ساله در آمدت نفت "چندبرابر" نمیشود، بلکه چنانچه نشان دادیم در واقع کاهش نیز می باشد. در اینجا است که بوروکراسی که چشم انداز رشد تصاعدی را در مقابل خود میدید و برای آن تدارک دیده بود مواجه با سد عظیمی میشود که عبور از آن برایش ممکن نیست. با سر به سد میکوبد، دیوانه وار تفسلاً میکند. می چابد و دریدگی میکند. نهادهای که موجودیتش را در گرو رشدش نهاده بود برای ادامه موجودیت (رشد) به هر چیز متوسل میشود. اینجا است که فساد و ارتشاء و دزدی که مشخه هر بوروکراسی است اسفاد بیما یقه می یابد. اینجا است که بوروکراسی ایران "فاسد ترین بوروکراسی جهان" میشود. و این بر خلاف دلائل حماقت آمیز "جامعه شناسان" نه پایه در سنن دارد و نه از "حصیصه های ملی" (!) است. و اینجا است که مبارزه با فساد بوروکراسی، توسط بوروکراسی، (از اموال خیر انقلاب نا هانه) یک شوخی ناشیانه، یک نمایش سفاقت، میشود. خرده بورژوا با بورژوا ی نو پا ئی که حساب در آمد سریع، زندگی خود را توسعه داده بود (بقول خودشان

■ - برنامه هفت ساله اول ایران ۳۵۰ میلیون دلار بود، برنامه پنج ساله اخیر (۷۳ - ۷۸) ۶۹ میلیارد دلار.

¶ - نقلای بوروکراسی برای ازدیاد درآمد با وجود آنکه مختصر ممر درآمدی برایش ایجاد کرد، یکی از علل تشدید ناراضی مردم بود. در این زمینه:

الف - فشار برای وصول مالیات بر درآمد که طبعاً متوجه سرماییه داران کوچک و خرده بورژواها بود (در سال ۷۵ فقط یک چهارم موسسات بزرگ مالیات دادند و تنها ۳/۵٪ تولید ناخالص داخلی از این راه تامین شد).

ب - مبارزه با گرانفروشی که دلیل عمده اش تسریع ورشکست کردن خرده بورژوازی بنفع سرمایه داران باند شاه بود ولی در عین حال درآمد قابل توجهی هم برای بوروکراسی داشت.

ج - تلکه کردن کسبه به بهانه جشن های "ملی" و غیره و انواع و اقسام دغلکاریهایی که صرفاً میتوانست مورد توسل یک بوروکراسی کوتاه بین، که حتی فکر فردای خود را هم نمیکند، باشد.

تلفن ، خانه ، ماشین!) ، که چندین برابر در آمد " مشروع " خرج برای خود تراشیده بود ، ناگهان با هیولای مهیبیه نه کشیدن امکانات روبرو میشود و به زمین و زمان دشنام میدهد . نگاهی به مضحکهای که تحت نام " زندگی " در میهن ما جریان دارد ، این هراس تراژیکومیک را نشان میدهد .

اما این تنها بوروکراسی ایران نیست که به چنین هراسی افتاده است . این هراس که خود معلول متوقف شدن رشد با کم شدن امکانات است هراس مهمتری را در بختی دیگر از سرمایه داری جهانی پیش شرط داشت و این مصیبتی بود که رژیم ایران پیش بینی آنرا نمی کرد :

یک بورژوا چندین برابر سرمایه اش ، خود را گسترش میدهد . وام ، اعتبار ، سفته و انواع اقسام تدابیر اقتصادی ، موجبات این گسترش را فراهم میکنند . اما امان از روزی که یکی از سفته ها وصول نشود . روز به نام نرسیده تاجر بخت برگشته ورشکست میشود . سفته پس از سفته برای وصول میرسد . بانک پس از بانک وام ها را پس می خواهد و اعتبارها را لغو میکند . هرکس برای بردن سهم خود تلاش میکند . " سرمایه " تاجر بورژوا " اعتبارش بود که نامعتبر شد . و این دریت مصیبتی بود که بروز رژیم ایران آمد . چند سال پیش بانکهای بین المللی بشکرا نه از دیاد درآمد نفت ایران مشتری معتبری را در مقابل میدیدند . رژیم حتی امکان استفاده از همه اعتبارات را نداشت . اما همینکه ایران بقول بانکها " در سرخی فرو رفت " دیگر تا کتاب شدنش چیزی باقی نماند . در سال گذشته رژیم ایران برای گرفتن وام از بانکهای غرب هر بار مواجه با اشکال شد . بانک ها برای دادن وام با ایران از دولتهای خود ضمانت میخواستند . شرایط دادن وام را دشوارتر کردند و در پس گرفتن وامهای گذشته " انعطاف پذیری " پیشین را فراموش نمودند . این امر برای رژیم ایران بهمان اندازه کمر شکن بود که کم شدن درآمد واقعی اش هراسی کسسه در سرمایه داری جهانی افتاد ، برای رژیم ایران بهمانه نمک برزخم بود . بدین طریق عملکرد توام این عوامل ، رژیم " قدر قدرت و معتبر " ایران را ناگهان به حد رژیمی که برای حیات خود دستوپا میزند سقوط داد و خیل عظیمی از ناراضیان جدید را به انبوه ناراضی های

همیشگی - زحمتگشان - افزود. (و چنانکه خواهیم دید این امر تاثير دوگانه‌ای بر جنبش توده‌ای ميهن ما دارد).

ما در این نوشته به مسائل دیگری که گریبانگیر سرمایه‌داری ایران بوده است اشاره نمیکنیم چه اینها در گذشته مورد توجه قرار گرفته‌اند و موضوعات بحث جداگانه‌ای را میسازند. از این جمله اند تلاشی کامل شیرازه بخش کشاورزی و گسترش دفورمه بخش صنعتی بعدی که از بدترین پیش‌بینی‌ها هم وخیم‌تر از آب در آمده است - تکیه عمده ما در اینجا بر مسائلی است که دلیل سقوط ناگهانی وضع رژیم را بدست میدهد. خرابی وضع کشاورزی و صنعت در ایران امر جدیدی نیست. باید در جستجوی عواملی بود که خرابی وضع را برای همه عیان کرد و با اصطلاح " موئی بود که کمر شتر را شکست " .

نقش امپریالیسم جهانی

چنانچه ذکر شد بحران اقتصادی و ازدیاد ناراضی، زمینه‌های اساسی تزلزل وضع رژیم شدند، اما اثرات نامساعد این عوامل سرعت ظهور عامل جدیدی مضاعف شد. در مورد این عامل جدید - تغییر

* - کافی است صنعت ایران با کشورهای دیگری که در سرمایه‌داری جهانی در مدار مشابهی قرار دارند (کره جنوبی ، برزیل، فیلیپین) مقایسه شود تا بی‌سرانجامی وضع آن بهتر مشخص شود. تکیه بر صنایع مونتاژ و یا محصولات که قسمتی از دور تولید آنها در خارج طی می شود، با لا بودن فاکتور انلا ف بعد غیر قابل تصور (مطابق گزارش دولت امریکا در سال ۱۹۷۶، این فاکتور در ایران ۴۰٪ است!)، با شستن بودن رقت انگیز بار آوری کار حتی در صنایع مدرن (به نسبت ۶۰٪ آلمان غربی)... از جمله عواملی است که نه تنها تولید صنعتی ایران را کلاً منکب بر غرب میکند بلکه بقدری این محصولات را از نظر رقابت اقتصادی در موضع بد قرار میدهد که برای فروش کلاً متکی بر شرق میشود! قسمت عمده محصولات صنعتی ایران به شوروی و کشورهای اروپای شرقی صادر میشود زیرا در این کشورها دولتها خریدار محصولات خارجی هستند و معاملات نیز پایا پای است و بنا بر این پولی از کیسه آنها خارج نمیشود! رژیم ایران میتواند افتخار کند که سنوئی " پل بین غرب و شرق " شده است!

سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا - در نوشته‌های گذشته مفعلاً سخن گفته ایم و خود را از تکرار آنها در اینجا بی‌نیاز می‌بینیم. همینقدر اشاره میکنیم که قدرتیایی بخش‌نظامی در آمریکا طماعان بیشتری را در مقابل رژیم ایران قرار داد. رژیمی که بعثت بدی وضع خود برای ارجاء عطش‌آربابان اصلی کهن - بخش نظامی و کارتل‌های نفتی - دچار اشکال شده بود، اکنون با ازدیاد فشار جناح دیگر که در پوشش متقلبانه "دفاع از حقوق بشر" عنوان میشد روبرو گشت. و اینرا رژیم از همان ابتدا درک کرد. اگر تا دیروز لازم بود کذائی بودن دفاع از حقوق بشر کارش برای عده‌ای افشاء شود، امروزه حتی احمق‌ترین "لیبرال‌های اصیل" و "آزادیخواهان" نیز باین مسئله باید پی برده باشند که "حقوق بشر" اهرمی سیاسی بود برای گرفتن امتیاز اقتصادی، و (بهمن جهت بمجرد آنکه وضع "وحیم" شد رهاگشت). و اگر تا دیروز متعذرینی یافت میشدند که دیکراسی و حقوق بشر را از پیش‌شرط‌های رشد سرمایه داری می‌شمردند امروز که دیگر همینها نیز اجباراً به جنگ اشباح چند ماه پیش خود می‌روند (!) نیازی به بحث بیشتر در این زمینه نیست. آنچه در اینجا گفتنی است اینست که از بخت بد رژیم (!) این یورش جدید امپریالیسم مواجه با زمانی شد که او از همیشه آسیب‌پذیرتر بود، از همیشه کمتر میتواند طماعان را راضی کند و از همیشه بیشتر درد نبودن آرباب و حامی اصلی دیرینه را در راس قدرت حس می‌کند، چه اگر در زمان شروع بحران رژیم، هنوز جناح نیکسون - فورد بر آمریکا حکومت میکردند امکاناتش در مقابله با بحران بیشتر بود. در این زمینه اشاره به تزی که در یکی دو سال اخیر عنوان شده است ضروری است. یکی از کمونیست‌های غرب - نیکوس پولانتزاس - در اثر خود بنام "بحران دیکتاتوری‌ها" پس از بررسی فاکتوگرافیک وضع یونان و اسپانیا و پرتغال، مسئله رقابت‌کشورهای بس‌سازار مشترک و آمریکا (سرمایه داری کوچک‌تر در مقابل انحصارات عظیم) را در بروز بحران در این کشورها، و نحوه حل آن، موثر می‌شمارد. البته وی از تذکر این نکته غافل نمی‌ماند که این مشاهده را نباید هنوز بعنوان یک امر مسلم تلقی کرد و باید از تعمیم بلا جهت اجتناب کرد. از آنجا که این تز سهر حال عنوان شده، لازم است

که مورد توجه اپوزیسیون ایران قرار گیرد. این امر تحقیق جامع در میزان و میدان سرمایه گذاری های خارجی را در ایران می طلبد که هنوز موجود نیست. اگر این تر صحیح باشد شاید بتوان رویه متفاوت سرمایه داری اروپا و آمریکا را در مورد ایران توضیح داد. مختصر آنکه همانطور که در نشریه رهائی شماره ۲ ذکر شده پس از وخیم شدن وضع رژیم ایران و گسترش بی سابقه مبارزات سوده‌ای و رادیکالیسم حاکم بر آن، جناح های مختلف امپریالیسم آمریکا با اندازه زیادی تضاد خود را بر سر مسئله ایران سر بوش نهاده و مبتقفا - چنانکه همواره در موارد احساس خطر جدی پیش می آید - به حمایت همه جانبه از شاه همت گماشتند. مطبوعات لیبرالی آمریکا که یکمال پیش از فقدان احترام به حقوق بشر در ایران سخن میگفتند یکمدا همراه با محافظه کارترین مطبوعات به شمارش "جوانب مثبت" رژیم شاه پرداختند. نیویورک تایمز و واشنگتن پست ایداً فراموش نکردند که هر گاه اجباراً از تظاهرات ایران ذکری بمیان آوردند تذکر دهند که تظاهراتندگان عده ای قناتیک هستند که نه تنها مخالف برنامه "لیبرالیسیون" شاه هستند بلکه از همه وحشت انگیزتر، میخواهند

† - میزان رسمی سرمایه گذاری خصوصی خارجی در فاصله ۱۹۵۶-۱۹۷۴ برای آمریکا ۸۰ میلیون دلار و برای بازار مشترک ۳۷ میلیون دلار بوده است (زاین حدود ۴۰ میلیون دلار و مولتی ناسیونالها ۲۰ میلیون دلار) که در جمع ۵۰٪ سرمایه گذاریها در ایران را میسازد این آمار- های رسمی مطلقاً غیر گویا و غیر قابل اعتماد هستند. در سرمایه داری انحصاری آنچه بیش از قدر مطلق سرمایه مهم است موضع سرمایه است. میتوان در سیستم هر می با قرارداد دادن سرمایه ناچیز در موضع خاص، کنترل واقعی سرمایه عظیمی را در دست گرفت. البته قرار گرفتن در راس سیستم هر می وابسته به قدرت سیاسی و مانور و زد و بند و انواع و اقسام مسائل دیگر است. بدین جهت است که با آنکه قدر مطلق سرمایه گذاریهای خارجی تا اندازه ای که رسماً اعلام شده معلوم است ولی این نه بمعنای روشن بودن میزان واقعی آنهاست و نه میدان آنها.

■ - جالب اینجاست که در گذشته طرفداران غربی شاه از "مدرنیزاسیون" او سخن میگفتند. امروزه برای آنکه دروغ "حقوق بشر" افشاء نشود

قیمت نفت را بالا ببرند!! اما در مقابل، بنظر میرسد که سوسیال دموکراسی اروپا هنوز به چک و چانه زدنهای خود ادامه میدهد. معهذا همانطور که ذکر شد نباید باین مشاهده اهمیت شعبین کننده داد؟ بویژه آنکه:

- ۱- کشورهای سه گانه فوق (یونان، اسپانیا، پرتغال) با وجود عقب ماندگی و فقر نسبی در زمره کشورهای امپریالیستی هستند.
 - ۲- این کشورها مورد نظر بازار مشترک هستند و چشم اندازهای توسعه آنها تشکیل میدهند.
 - ۳- این کشورها اروپائی ("مهد تمدن") هستند و با کشور آسیائی ایران قابل قیاس نیستند.
 - ۴- نسبت قدرت سیاسی و اقتصادی امپریالیسم امریکا به کشورهای اروپائی در ایران بسیار بزرگتر از کشورهای سه گانه فوق است.
 - ۵- ایران کشور نفت خیز است. با چنین کشوری بی احتیاطی نمیتوان کرد؛ علی الخصوص که در منطقه بحرانی خاور میانه باشد. منطقه ای که ثریان حیات امپریالیسم از آن عبور میکند.
- بنا بر این حتی بر فرض صحت از فوق نباید قید یادداشتی کارامانلیس ها در دل مشتاقین آب شود و ماه خود را با ماه گردون یکی بگیرند!

عوامل دیگر

در صفحات قبل به تا بسامانی وضع اقتصادی رژیم و بحران موجود اشاره کردیم اما بدیهی است که عملکرد عوامل دیگر و منجمله

بقیه پاورقی از صفحه قبل - همین مدرنیزاسیون را به "لیبرالیزاسیون" تبدیل کرده اند! بهر حال گویا چند میلیون معترض در خیابانها مخالف دادن آزادی هستند و خفقان گذشته را میخواهند! و بنا بر این شاه لیبرال را در کشتن این خفقان خواهان نباید سرزنش کرد. جالب اینجاست که شاه هم دنباله سناریو را گرفته و اظهار میدارد که "علیرغم اعتراض مخالفین ما برنامه فضای باز سیاسی را دنبال خواهیم کرد."

عوامل روبنائی را نباید نادیده گرفت ، هر بحران معلول عوامل متعددی است که قابل تاویل به یک عامل نیستند . ما در نوشته های قبلی به پاره ای از این مسائل اشاره کرده ایم . اکنون ضروری است نظر مجددی بر آنها بیفکنیم و در مورد برخی - خصوصا نقش مذهب - مطالبی بیان داریم .

مسئله وجود استبداد در ایران امر ناشناخته ای نیست . استبداد در قسمت اعظم کشورهای دست نشانده بصورت کاملاً عربان و عیسای وجود دارد و در معدودی دیگر فقط با یک نقاب شفاف شده دیکراسی پوشانده شده است . استبداد و خفقان توأم با آن علی الاصول نامدنی میشوند در سرکوب موثر افتد ، و این خصوصاً در کشورهایی که سنت نظام دیکراتیک ندارند موثرتر و با دوام تر است . اما عملکرد خفقان مانند هر ابزار دیگر حدی و حدودی دارد . اولین عکس العمل یک فرد عادی در مقابل خفقان شدید ، محافظه کاری و سکوت است . ترس از بیکاری ، ترس از زندان و شکنجه بدون تردید عامل بازدارنده است . اما این اثر نازمانی وجود دارد که اولاً عنصر ناراضی ، راه جدید مبارزه را نیافته باشد و ثانیاً مجموع عوامل معیشتی و روبنائی او را به حالت انفجار رسانده باشد . ترس در بطن خود عصیان می زاید ، و خموشی شورش را . و هر چه این یک سخت تر باشد آن یک شدیدتر خواهد بود . آواهای در گلو خفه شده ، فریادهای برنیامده و انبوه شده ، بالاخره زبانه می کشند و میسوزانند . و جز این نمیتواند باشد .

در ایران اماء تنها استبداد نبود که برای هر انسانی ممشیز کننده بود ، تفرمن و قدرتمانی شهوع آور شاه همواره و بخصوص در سالهای اخیر بقدری تنفر انگیز شده بود که در هیچ جایی و زمانی سابقه نداشته است . حدود ۱۰ - ۱۵ سال ، یک مزدور دست نشانده کوس برابری با کورش و داریوش زد ، امیراطور شد ، هلمن مبارزگفت زهر چشم گرفت ، و هر موجودی را که سد راه خود میدید از میسان برداشت . تضاد این همه قدرت سمائی در برابر ناتوانان ، با آنهمه چاکری در برابر قدرتمندان ، رجز خوانی برای ضعیفا و نوکری برای اربابان ، وجوه مختلف چهره متغور عنصر پلیدی را میساختند که شاه شاهان ، آریامهر ... نام داشت . و هیچ انسانی ، بجز کسانی

که از همین سرنیت باشند برای چنین مجسمه عفتی احساس احترام نمی کنند. ممکن است عده‌ای خاموش باشند، ممکن است حتی از ترس تظاهر به محبت کنند، ولی هیچ کس یجز کسانی که با انسانیت و داغ گسوده اند بدون احساس چندی شمشاگر نمی مانند. بیاد آوریم آن خیمه های طلائی را، بیاد آوریم آن کوروش شو بخواب ها را، و بیاد آوریم آن فرار را، بیاد آوریم کودتا را. موجودی باین حقارت و رذلسی در هر انسانی نفرت میزاید و زائید؛ در عده‌ای زودتر و در عده‌ای دیرتر و اینها نیز بر هم تاثیر گذاردند. عکس العمل اینهمه نابرابری و استثمار، اینهمه خفقان و نعرین، طبعا در اذهان آگاه سریعتر بود. مبارزین انقلابی میهن ما، طلایه‌های لشکر انبوهی از خشم و تهنیه مقدس خلق بودند که در بهمن ماه پرشکوه پرچم مبارزه را برافرازد کوه‌های شمال کوبیدند. اینها بلندترین زبان‌های آتشی بودند که در دوردست در دل خلق میسوخت. لهیب‌هایی که پیام‌آور آتشفشان بودند. و بیهوده نبود که همه در مقابل این نمودارهای آگاهی و احساس تعلیم کردند. در اینجا سخن بر سر درستی یا نادرستی مبارزه مسلحانه نیست، گرچه درست بود. سخن بر سر اینست که مبارزین مسلح نشان میدادند که در دل جامعه چه میگذرد. اینها التهاب را، آتش را و انفجار را خبر میدادند. ادبیات سالهای اول مبارزه مسلحانه مملو از ذکر شواهدی است که نشان میدادند نه تنها مردم تحت ستم، بلکه حتی بخش‌های قابل توجهی از مرفهین با مبارزین احساس همبستگی میکردند. شاید نه با راه آنها، احتمالا نه با معتقدات ایدئولوژیک آنها، بلکه با پیام آنها، با مبارزه آنها علیه رژیم منغور. هر کس در آوای سلسله‌های آنها فریاد خشم فرو خورده خود را میدید. این بود آنچه پیام آور بود. نه الزاما پیروزی آنها و نه قطعا اشتباهات آنها.

اما شعله هنگامی که از آتش جدا شود لمحهای دیر نمی‌آید. شعله‌ای که از دل خلق برخاسته بود نتوانست پیوند لازم را با خلق بنا کند. از توده دور افتاد. در این توهم فرو رفت که قاشم بذات شده است و نبود. از اینجا بود که خلقی که بالقوه میتوانست بدنبال مشعل مبارزه انقلابی حرکت کند در فقدان این پیوند در جستجوی بدیل‌هایی برآمد و آنها را بناچار در سن خود جستجو کرد. اینکه اینس

بدیلیها واقعی بودند یا سراب، هنوز مسئله نبود - و برای عبود کثیری هنوز هم مسئله نشده است - منظور پیداکردن پرچمی بود برای حرکت، و اینجا است که پای مذهب بمیان آمد.

راه رستگاری

هنگامی که شرایط معیشت و زندگی غیر قابل تحمل می‌شود، انسانها برای تغییر آن می‌کوشند. این کوشش، آنها را به پیشروی یا برعکس، به بازگشته دوران متمدن یا بهتر گذشته متمایل می‌کند. هنگامی که سرمایه‌داری صنعت جدید را بوجود آورد، اولین عکس العمل یک کارگر ناآگاه شکستن ماشین بود. کارگر میدید که در شرایط جدید وضع معیشتی او بدتر شده است. نظام سرمایه‌داری هنوز برایش قابل رؤیت نبود، ولی ماشین را سرحالتی میشد دید. برای او ماشین مظهر لعنت جدیدی بود که زندگیش را شبا کرده بود؛ و بنا بر این، عدمش به وجود. آنرا می‌شکست. رجعت به گذشته، اما معدودی آگاه‌تر نظام را میدیدند و پوشش‌های جدیدی را که استثمار خود را در آنها می‌پوشانید. آنها با ماشین دشمنی نکردند بلکه معتقد به تسریع تکامل جامعه شدند. بجای خرد کردن ماشین، نظام را کوبیدند.

همین گرایش به فرار از وضع موجود، همین جستجوی راه رستگاری، در همه ادوار تاریخ و در مقابل انواع بلایا و مصائب پدیدار شده است. و مذهب، بعنوان توجیه‌گر اساسی بازگشت به دوران طلائی گذشته در مراحل متعددی خود را بعنوان راه رستگاری نمودار ساخته است. در ایران از چندین سال پیش، نوعی توجه مجدد به مذهب در بخش‌هایی از مردم بچشم می‌خورد. این گرایش وسیع بود، و برای خود قهرمانان جدیدش را نیز آفرید. دکتر شریعتی‌ها، ما میدانیم که این نطق و خطابه ویژه شریعتی‌ها نبود که مردم را به حسینه ارشادها می‌کشید. این بخش‌هایی از مردم بودند که در جستجوی راه رستگاری خطبای جدید را می‌آفریدند. مستمعین بودند که صاحب‌سخنان را بر سر شوق می‌آوردند. عکس العمل نسبت به وضع موجود، به فرهنگ منحن سرمایه‌داری، به نفوذ امپریالیسم، به تشدید استثمار، به ورشکستگی و عدم تأمین، به خفقان و استبداد، در مقابل فساد، معمولیست؛

در مقابل استبداد، آزادی؛ در مقابل تفرعن، خضوع؛ در مقابل نابرابری، مساوات. احلام شیرینی که شتوندگان را بر پایه کرسی خطابه‌ها میخکوب میکرد، در طول این سالها چند صد جلد کتاب مذهبی صور مخفی و علنی چاپ شد. و کتاب برای چاپ شدن خواننده لازم دارد. و هنگامی که چاپ شد خواننده دارد. در طول همین سالها، کار محفل های کوچک و بزرگ مذهبی، هم مبارزه جو و هم منفعل، رونق بیسابقه یافت. در طی همین سالها، پدیده جالب چریکهای حضرت زینب* بوجود آمد... اینها همه حکایت از یک رنسانس مذهبی در ایران می کردید. رنسانس معلول شرایط زیست بود، ولی این نوزاد در تولد مجدد بروی شرایط جامعه نیز تاثیر میگذاشت و گذاشت.

اما این حرکت در جهت بازگشت به سنن مذهبی هنگامی می توانست انجام گیرد که این مذهب - تشیع - آحاد و عناصر لازم جهت جوابگویی به مشکلات را بتواند بنمایاند. تکیه بر تفکیک تشیع علوی از تشیع صفوی، تکیه بر سنت های مبارزه جویانه تشیع در مخالفت با سلسله های مختلف خلفاء، عناصر لازم را برای این تصور بدست میداد.

کلریکالیسم یا

مکتب اصالت روحانیون

اگر تصور بخشهایی از مردم چنین بود، انگیزه سلسله مراتب (هیرارشی) روحانیون متفاوت بود و ایندو را نباید بهیچوجه با هم اشتباه کرد. این امر توجه مختصر به جهت حرکت بطاهر متفلسات مذهب در غرب با جوامع آسیائی را ضروری میکند.

در غرب، پاپ، جانشین روح القدس و فرمانروای کل دنیوی و دینی بود. کلیسیا بزرگترین و قدرتمندترین مرکز فئودالیسم و پاپ بزرگترین فئودال و قدرتمندترین حاکم سراسر اروپا بود. سایر پادشاهان، و حتی قویترین آنها، تابع پاپ بودند و با لافلجنین

* و با چریکهای فاطمه زهرا، نامی است که مردم به دخترانسی داده بودند که روسری را شکلی به سر میکردند که موی آنها اسدا پیدا نباشد. در سالهای اخیر، در دانشگاه ها و ادارات تعداد این زنان که غالبا از خانواده های حجاب دار سنتی نیستند، بسیار زیاده شده است.

نظاره مینمودند. با آغاز رشد سرمایه‌داری، لوترانیسم اولین جنبش ضد انوریسته پاپ، اولین سنگ تفکیک کلیسا از دولت را بنا نهاد. جنبش‌های بزرگ دیگری که تحت لوای مذهب حرکت میکردند، کالوینیسم، کلیسای انگلستان و بالاخره انقلابهای دیگری که حتی همین ظاهر مذهب را هم نداشتند، امر تفکیک مذهب و دولت را به جدا مژوزی رساندند. در جوامع آسیائی - خاصه در ایران و در مورد تشیع - وضع چنین نبود. تشیع در غالب موارد در طول قرون در ابوزیسیون قرار داشت. بجز در دوران صفویه وحدتی بین مذهب و دولت نبود. نهاد مذهب و سلطه مراتب خاص آن موجودیتی جدا از نهاد دولتی و سلطه مراتب آن داشت. اینکه این امر تا چه حد مولود ویژگیهای دولست در جامعه‌ای با خصوصیات نظام آسیائی بود و تا چه اندازه ناشی از ویژگیهای تشیع، میتواند مورد بحث قرار گیرد ولی جای آن در این مقاله نیست. آنچه مسلم است اینست که ایندو نهاد، در عین داشتن ارتباط نزدیک با هم، استقلال خود را تا حد زیادی حفظ کرده بودند. روحانیون بزرگ از نزدیک با تجار و مالکین زمین مرتبط بودند و اتحاد همان نهاد میان این اقشار و طبقات و دولت آسیائی را در خود

* - ما در سراسر این نوشته بجای واژه دین واژه مذهب را بکار برده‌ایم و ایندو متفاوتند. دین اسلام و مذهب تشیع - معیاد بدلائلی که غیر قابل فهم نیست متدینین ایرانی بر واژه مذهب بکیه میکنند و بجای واژه‌های متدین و غیر متدین غالباً واژه‌های مذهبی و غیر مذهبی را بکار میبرند. ما بجای عبارت طولانی دین اسلام مذهب تشیع، واژه معمولتر مذهب را برای سادگی بکار میبریم.

† - چنانکه گفته شد همین استثناء را نیز بسیاری از شیعیان قبول ندارند.

‡ - در اینجا بدیهی است که نمیتوان وارد این بحث شد که پس از اسلام جامعه ایران تا چه حد خصوصیات نظام آسیائی خود را حفظ کرد و تا چه حد از دست داد. حد اقل اینست که سامانه دولت و دیوان سالاری آن بکلی با دولت فئودالی غرب متفاوت بود. با آجاکسه میدانیم تا کنون در ادبیات مارکسیستی به مسئله تفاوت نحوه ارتباط نهاد های مذهب و دولت در جوامع فئودالی و آسیائی اشاره

اما آنچه بسیار جالب است اینست که در قرن اخیر با شروع حرکت جهت محدود کردن قدرت دولت سلطنتی از طرف تجاری که راه سرمایه دار شدن را پیمودند و عده‌ای از فئودالها که در حکومت شرکت نداشتند، روحانیون بزرگ نیز همراه متحدین همیشگی خود - تجار و فئودال ها - در همین سمت حرکت کردند. جنبش تنباکو که بدنبال اعطاء امتیاز انحصار کشت و تجارت توتون و تنباکو به تالیسوت انگلیسی شروع شد، تحت رهبری تاجران و عده‌ای از فئودالها و بزرگامان پیشوایان مذهبی بود؛ و نکتۀ انگیز نیست که در جنبش بیعسدی - جنبش مشروطیت - همکاری همین نیروها به واضح ترین شکلی نمایان گشت. در این جنبش بود که روحانیون کوشیدند که از حالت اپوزیسیون سنتی خارج شده و همراه با نیروهای دیگر متحد خود امتیازاتسی بنفع خود از رژیم بگیرند و در قدرت شرکت کنند. بنا بر این طبیعی بود که قانون اساسی محصول جنبشی به رهبری این نیروها، صرفاً موجب محدودیت نسبی قدرت مطلقه سلطنت، بنفع سرمایه داران و روحانیون شود، در اینجا است که مجلس جدید علاوه بر وابستگان دربار و فئودالها، تاجران محترم و روحانیون را در قدرت شرکت میدهد. اینجا است که هیئت نفره مجتهدین تصویب کننده نهائی قوانین مصوبه مجلس میشود و با مطلق امروزی حق وتوی مطلق به آنها داده میشود. بدین ترتیب مذهبی که در عین داشتن ارتباط با نهاد دولت تاریفاً قابل تفکیک از آن بود، در این زمان در جهت وحدت با آن حرکت میکند، و این همانطور که ذکر شد با جهتی که کلیسا در غرب

نشده است.

*** باید توجه داشت که تفاوت غرب و جوامع آسیای را به تفاوت غرب و شرق تعمیم نداد. در شرق چنانکه میدانیم در زمان حکومت خلفاء نهاد مذهب و دولت مانند کلیسای روم در هم مدغم بود و خلیفه همانند پاپ هم حاکم و هم ولی عمر بود.

■ - نکتۀ پیداست که مراد از اپوزیسیون در اینجا اپوزیسیون زحمتکشان علیه طبقه حاکم نیست.

بیمود تفاوت دارد. مشاهده این تفاوت مهم، و عبارت دیگر نقش نهاجمی مذهب در قرن اخیر در ایران، برای همه و بخصوص کمونیستها ضروری است. مذهب در این قرن قعد شراکت در قدرت دولتی را لااقل بصورت قانونی - قانون اساسی - جامه حقیق پوشانید. آنچه در عمل پس از آن واقع شد و از اجرای آن جلوگیری کرد، صرفا به آتش این خواست دامن زد.

توضیح آنکه سازش مربوط به تصویب قوانین توسط هیئت ۵ نفره مجتهدین طراز اول در قانون اساسی هیچگاه جامه عمل بخود ننوشت. روحانیت نمیتوانست از این وضع ناراضی نباشد. این ناراضی اما نازمانی که منافع اساسی طبقات متحد روحانیون بزرگ رعایت میشد، و برای بخشهایی از روحانیون که پیوند نزدیک با سرمایه داران و فئودالها داشتند، قابل تحمل بود. سرمایه داران بتوئی هر چند محسود در قدرت شرکت داده شده بودند و فئودالها حقوقشان برسمیت شناخته شده بود. حتی در زمان رضا شاه که قدرت مرکزی، قدرتهای محلی فئودالها را منکوب کرد، کلیه منافع طبقاتی آنان را محترم شمرد و هیچ مانعی در مقابل استثمار فئودالی آنها بوجود نیاورد. در طول تمام این سالهای طولانی است که مشاهده میکنیم روحانیون بزرگ و مراجع تقلید با از رژیم دفاع می نمایند و با سکوت میکنند. مراجع تقلید نه در ابتدا و نه در انتها یار رضا شاه مخالفی نکردند و اینرا هرگز نباید فراموش کرد. تنها زمانی که سالها بعد از سقوط رضا شاه بخشی از بورژوازی که اصطلاحا بورژوازی ملی خطاب میشد شروع به حرکت کرد و رژیم و امپریالیسم مانع

ما واقف هستیم که در انگلستان این حرکت با سایر نقاط اروپا متفاوت بود. معذا این امر تغییری در کل قضیه نمیدهد. در انگلستان نیز آنچه در نهایت واقع شد تفکیک مذهب از دولت بود. این امر نیز که آیا این تفاوت صرفا نمودار مراحل مختلف یوبنا برای معرف یک فاصله زمانی - است یا نه (که بنظر ما هست) بطور خاص باین بحث مربوط نیست.

یک مخالفت نسبتا وسیع روحانیون در زمان رضا شاه، مخالفت آنها با تشریح اجساد در دانشکده پزشکی جدیدالتاسیس بود که با یک خنوت شفا هی رضا تا نسبت به آنها متوقف شد. مورد دیگر هنگام کشف حجاب بود.

حرکتش شدند ، روحانیونی مانند آیت‌الله کاشانی به جمع مخالفین پیوستند ؛ و چه عجب که همینها جزء اولین نیروهای بودند که با رادیکالیزه شدن حکومت مهدق از او بریدند . اگر در نظر گرفته شود که حتی طی همین سالها مراجع اصلی تقلید - کسانی مانند آیت‌الله بروجرودی ها - حامی شاه بودند و از هیچ کوششی برای کمک با و خود داری نکردند به میزان وابستگی روحانیون بزرگ به طبقات استثمارگر بیشتر بی‌خواهیم برد .

بنا بر این گر چه در ظاهر مردم مذهبی و روحانیون ممکن است در ادواری خاص در یک جهت حرکت کنند ولی با بد توجه داشته‌باشیم اینها بیاتگر دو پدیده متفاوت هستند . یکی بیاتگر جستجوی سعادت و رفاه دنیوی و اخروی و خلاصه راه رستگاری در پناه مذهب است از جانب بخشی از مردم تحت‌ستم ، و دیگری نماینگر تمایل به شراکت در قدرت توسط سلسله مراتب روحانی (کلریکالیسم ، موبد سالاری) . درست همانطور که دولت خود را نماینده تمامی جامعه میخواند ، به همین صورت نیز روحانیت بزرگ خود را نماینده کل مردم مذهبی می‌داند . و درست همانطور که بخشهایی از طبقات تحت‌ستم ماهیت دولت را تشخیص نمیدهند ، به همین صورت نیز عده‌ای از مردم مذهبی به این تفاوت آگاهی ندارند . اما در این مسئله نیز مانند سایر مسائل پیچیده اجتماعی ، مواردی هست که بعینت تداخل با عوامل دیگر ، بظاهر استثنائاتی بوجود می‌آیند که باید مورد توجه قرار گیرند . همانطور که در مورد هر طبقه اجتماعی صادق است ، عناصری میتوانند از موضع طبقاتی خود ببرند . در سلسله مراتب روحانیون نیز از این موارد وجود داشته‌اند . بوده‌اند روحانیون بزرگی که به شخصه پیوندی با طبقات استثمارگر نداشته‌اند و یا این پیوند را بریده‌اند ، کسانی که اعتقاد به کوشش جهت سعادت انسان بنا بر بینش خود را فوق منافع سلسله مراتب روحانیت قرار داده‌اند (و چه بسا از طرف مراجع عالیقدر روحانی

این امر بیشتر در مورد متعصبین مذهبی صادق است تا مردم مذهبی بطور کلی . بسیاری از مردم مذهبی در تجربه روز مره زندگی خود به این مسئله واقف شده‌اند و بقول خودشان به " آخوند جماعت " اعتماد ندارند .

تکفیر هم شده‌اند). آیت‌اله طالقانی نمونه‌ای از این قبیض روحانیون است. در مورد روحانیون جوانتر و بخصوص آنهایی که از میان نوده مردم زحمتکش و نه از خانواده های بزرگ روحانی - بر خاسته‌اند این استثنائات حتی بیشتر است. در مواردی بسیار ، روحانیون جوان، بخصوص در روستاها ، جزء عناصر زحمتکش هستند و پیوند نزدیکی با سایر زحمتگشان دارند ، در مواردی دیگر در همین روستاها روحانیون بعنوان مواجب بگیرا ربا بان توجیه‌گر اساسی ادامه روابط استثمار می هستند. بعبارت دیگر گرچه روحانیون بطور کلی مانند سایر سلسله مراتب اجتماعی ، در فوق با طبقات استثمارگر و در پائین با طبقات زحمتکش مرتبط هستند و پایگاه طبقاتی مشابهی دارند، معهذا بعلت تسلط عنصر ایدئولوژیک در آنها ، در موارد بسیاری این مرزبندی از نظر موضعگیری سیاسی واجتماعی بهم میخورد و تحتالشعاع قرار میگیرد.

آحاد بهم می پیوندند

بدین ترتیب اجزاء پدیده‌ای که امروز بعنوان قدرت مذهب ظاهر شده است ، بتدریج در سالهای اخیر بهم پیوستند. توسل بخش هایی از مردم به مذهب بدلائلی که بر شمردیم باید گذرش قدرت نوده‌ای روحانیون را فراهم ساخت. این امر تا زمانی که سلسله مراتب روحانیون از وضع راضی بود، و با آنکه ناراضی عمیقی نداشت ، برای رژیم خطری جدی بوجود نمی آورد، و بهمین جهت نمودار سالهای گذشته رژیم نه تنها شاهد رشد نفوذ مذهب منفعل بود بلکه حتی رشد آنها جهت‌گیری از " انحراف کمونیستی جوانان " مفید تشخیص میداد. مشکل اساسی رژیم هنگامی شروع شد که عده‌ای از روحانیون بزرگ همراه با سرمایه داران بخش خصوصی - و بالتبع بخاطر پیوندهای میان آندو - ناراضی شدند. اینجا است که آیت‌اله شریعتمداری حامی

- + - بسیار جالب توجه است که هیچک از مراجع بزرگ روحانی برای آزادی این شخصیت مبارز که سالها در زندان شاه سر برد حتی یک اعلامیه هم نداد.
- * - و این بحدی بود که در دربار نیز جلسات مذهبی - البته با آن نوع تبلیغات مذهبی که مد روز بود - میگذاشتند.

دیرینه رژیم نیز به بخش حاکم پشت میکنند و امتیاز میخواهد. اینجا است که آن آیات عظامی که دعای سلامتی برای وجود شاه میخواندند بناگاه چهره ترش میکنند. بیکار دیگر تاریخ تکرار میشود. سرمایه داران و روحانیون بزرگ در صدمه شریکیت از نا رضایتی مردم ستمدیده استفاده کردند تا بجرم مبارزه را بدست گیرند و پس از گرفتن امتیاز بشفق قشر و طبقه خود، آنها را رها کنند، امروز نیروی کار دیگر بخش خصوصی سرمایه داری و روحانیون بزرگ با استفاده از نا رضایتی مردم ستمدیده، بمیدانی آیند. اما در این تکرار تاریخ تفاوت هائی است بزرگ. هیچ چیز بهمان صورت گذشته تکرار نمیشود و خواهیم دید چرا.

نگاه مجدد

در اینجا ضروری است که به بکمال پیش، زمانی که هنوز هیچ تبدیلی خود را در جامعه تثبیت نکرده بود برگردیم. در آلمان به امکان برای رهبری نیروهای توده ای مخالف رژیم بچشم میخوردند: سازمانهای انقلابی، جریانهای حول و حوش و درون کانون نویسندگان، و جبهه ملی. ما در نوشته "بحران جدید..." مکتلا در این مورد سخن گفته، ضعف اولیو در همی دومی و بیگفایتی نومی را بیان داشتیم و اظهار کردیم که بنظر ما هیچیک از اینها قدرت بسیج و رهبری مردم را ندارند. در عمل این پیش بینی صحت خود را اثبات کرد. سازمانها و گروه های انقلابی علیرغم کوشش شدید خود در مبارزه با رژیم، در بسیج و سازماندهی و رهبری مردم نقش مهمی ندارند. کانون نویسندگان سرعت افول کرد و مرکزی که عده ای میگویند آنسرا تبدیلی در مقابل جبهه ملی کنند، حتی قدرت و کشش اولیه خود را از دست داد. این نکته برای ما مسلم بود که برخی از گردانندگان کانون استقبال روشنفکران از شب های شعر را به اشتباه مبیین جذابیت راه و رسم خود تصور کرده اند. اما این استقبال روشنفکران همانطور که اظهار داشته بودیم نه علت جذابیت ملی کانون بلکه بخاطر استفاده از آن سمبله یک روزنه بود و دیرپا نمیتوانست با شوند. البته اشتباهات و انحرافات مسئولین کانون، مقاومت آنها در مقابل برنامہ جنب و کوشش جهت حفظ "بیطرفی" کانون نیز باین افصول

سریع کمک کرد. اینکه از دل کانون در آینده چه برآید مشخص نیست اما مسلم است که هرچه باشد در جهت قطبی شدن آشکار آن خواهد بود. جبهه ملی کماکان به سیاست بازبهای خود ادامه داد. نیروی به آن جلب‌شد ولی نیروی چاندانی را نیز از دست‌داد. جبهه ملی بصورت مجموعه محدودی متشکل از "نخست‌ها"، بدون وجود تشکیلات، تا کنون باقی مانده است و منتظر فرصت است.

آنچه در زمان خود میتوانست پیش‌بینی شود و از طرف هیچ نیروی نشد، مسئله امکان قدرت‌یابی روحانیون بعنوان یک بدیل - بظاهر مستقل بود، بدیلی که در عمل امروزه رهبری مبارزات - لااقل در حد علنی - را بدست‌گرفته است.

ما در صفحات گذشته عناصر و آحادی که میتوانستند بالتفوه موجب برجسته‌شدن نقش روحانیون و مذهب‌شوند را بیان داشتیم. در اینجا بدین نکته اشاره میکنیم که چگونه این‌التفوه به بالعمل تبدیل شد.

بمنظر میرسد که چند عامل در این مسئله نقش داشته‌اند:

۱ - فقدان کارآیی بدیل‌های انقلابی، لیبرالی و ... در این رابطه بخصوص تذکر این نکته مهم است که رابطه و پیوند سرمایه‌داران و روحانیون بزرگ بدین معنی نباید تلقی شود که هر دو کاملاً یک چیز را میخواهند، اتحادی که دل‌یکایی نیست تا زمانی که بورژوازی (و خرده‌بورژوازی) متحد روحانیون بزرگ نتوانند و یا چنین سنما با تدک‌ها در به امتیاز گرفتن است، روحانیون برجستگی پیدا نخواهند کرد، اما زمانی که سیکایستی بورژوازی روشن شود زمان ایفای نقش روحانیون فرا میرسد. در جنبش مشروطه که سرمایه‌داران هنوز ضعیف بودند روحانیون در مقام رهبری بلامنازع بودند. در زمان نهضت ملی که بورژوازی ملی دینا میسم و ابتکار داشت روحانیون تحت‌الشعاع بودند. در سال‌های ۳۹ - ۴۲ زمانی که جبهه ملی چشم انداز موفقیت را ارائه میداد، روحانیون مفاسی کاملاً تبعی داشتند. تنها زمانی که جبهه ملی بسی کفایتی خود را نشان داد و در مقابل رژیم خلع ملاح شد، جنبش بزرگ رهبری بخشی از روحانیون در آمد. در بحران اخیر نیز وضع دقیقاً به همین شکل بود. در ابتدا که جبهه ملی به تک‌وتاش پرداخت، هنوز از روحانیون خبری نبود، بمجرد آنکه برای همه مسلم شد که جبهه

ملی قدرت و کفایت لازم را ندارد، نقش روحانیون برجسته شد. این نقش نگمیلی دو متحد همواره بازی شده است و باید بدقت مورد توجه قرار گیرد. معهذا طبیعی است که این دو متحد تضادهای هم دارند که ناشناخته نیستند و بآنها خواهیم پرداخت.

۲ - عملکرد دولت - میتوان این جدل را که آیا رژیم شاه و امپریا - لیم در صورت اجبار به عقب نشینی مایلند چه کسانی را در قدرت ببینند، ادامه داد. اما این امری نیست که با بحث و جدل روشن شود و احتیاج به اطلاع دقیق از نحوه برنامه ریزی رژیم و امپریالیسم دارد. حملات اولیه رژیم به روحانیون به چه علت بوده است؟ اشتباه یا محاسبه دقیق؟ برای ما اظهار نظر قطعی غیر مقدور است. برخی از لیبرالهای غیر مذهبی و پاره‌ای از مذهبی‌های متعصب بعنوان طرفین ذینفع در این گمان بازی آزادند. ما هر دو امکان را میبینیم.

۳ - پشتوانه آیت‌اله خمینی - در جوامعی مانند ایران که عصب ماندگی و خفقان دست‌بدست هم حرکت میکنند، نقش شخصیت‌ها بیش از جوامع پیشرفته و آزاد است. در جامعه‌ای که از یکطرف سرکوب در آن موجب قحط الرجال شده و از جانب دیگر هم نیروهای مترقی و هم مرتجع تحت بدآموزیهای قرون به شخصیت‌ها بهای بیش از حد میدهند، وجود یا فقدان شخصیت برجسته در بدیل‌های مختلف اجتماعی بصورت عامل بسیار مهمی در می‌آید. این مسئله گریبانگیر همه نیروها، مرتجع و بینابینی و مترقی است. "شخصیت و سابقه شاه" (هر چه میخواهد باشد!) برای تصمیمگیری امپریالیسم عامل مهمی است. برای امپریالیسم همواره این مسئله مطرح است که اگر شاه برود چه کسی قادر خواهد بود نقش نوکری او را بدون ایجاد اختلال بعهده بگیرد (در حقیقت اگر چنین "شخصیتی" وجود میداشت قطعاً امپریالیسم برای قریب و تحمیق مردم تا کنون شاه را عوض کرده بود). برای نیروهای ضد رژیم نیز همین امر واقعیت دارد. سابقه و پشتوانه ضد رژیمی آیت‌اله خمینی عامل بسیار مهمی در تقویت بدیل روحانیون است بطوریکه بدون وجود خمینی احتمال قریب به یقین میرفت که روحانیون نتوانند مانند حال حاضر رهبری بلا منازع را بدست گیرند. خمینی بدلائل مشخص مبارز آشتی ناپذیر علیه رژیم شاه بوده است در عرض ۱۵ سال تبعید، وی تنها شخصیت با پایه توده‌ای بود که در

حد توانائی خود - که زمانی بسیار محدود بود- با رژیم شاه مبارزه کرد. علیه غالب اقدامات ارتجاعی او موضع صریح و بموقع گرفت. این اقدامات شخصیت اجتماعی او را در قیاس با سایر شخصیت های مخالف شاه و با مخالف دیکتاتوری شاه ، معتبر تر ساخت . خمینی بصورت پشتوانه ای در آمد که میتوانست در صورت بوجود آمدن شرایط مساعد برای بدیل روحانیون بسیار موثر واقع شود و شد. انواع شریعتمداری ها و خوانساری ها بدون داشتن پشتوانه خمینی مسلما قادر به ابراز قدرتی که شدند نمی بودند، و همانطور که مشاهده شد هنگامی که شروع به یاز کردن دست خود نمودند همه چیز را ینفع خمینی از دست دادند بطوریکه خمینی رهبر مسلم روحانیت شد .

شریعتمداری و خمینی یک دین و یک مذهب دارند. هر دو یکدیگر را بعنوان مرجع تقلید شیعیان قبول دارند. بهم احترام فراوان می گذارند. هر دو مقام برجسته ای در سلسله مراتب روحانیت دارند، ولی در عین حال نماینده دو جریان در همین سلسله مراتب هستند. برای دادن زمینه شاید بهتر باشد که از حوادث صدر مشروطه کمک بگیریم. در صفحات قبل گفتیم که روحانیون امتیاز تأیید بسا رد قوانین مصوبه مجلس را بصورت داشتن حق وتو کسب کردند. این پیروزی عظیمی برای روحانیون بود که آنها را بصورت قشر ممتازی در می آورد که همه مقدرات جامعه را در کف اختیار میگرفتند. میلیونها تسوده مردم، مجلس، و خلاصه تمام طبقات و اقشار اجتماعی تحت فرمان و مطیع روحانیون میشدند. چیزی که آنها میخواستند تصویب میشد و آنچه آنها نمی پسندیدند حتی اگر همه مردم هم میخواستند قانون نمیشد. اما این امتیاز عجیب در عمل اجرا نشد . عدم اجرا، برای برخی از روحانیون که روابطشان با بورژوازی و فئودالها تعیین کننده بود و از آن طریق ارفاء میشدند چندان مسئله ای ایجاد نکرد، اما برای روحانیونی که تعلق آنها به سلسله مراتب روحانیت تعیین کننده بود، البته نارضا کننده بود. معهذا تا زمانی که این دو نیرو- سرمایه داران و روحانیون بزرگ - با تفاق هم حرکت میکردند، این امر منجر به برخوردهای شدید نمیشد. مسئله قابل تحمل بود. ولی بتدریج راه بورژوازی " مدرن" (و روحانی متحد آن) از راه معتقدین متعصب به اصالت سلسله مراتب روحانیت تفاوتها پی پیدا کرد. این امر بخصوص

در سالیهای اخیر در چند نقطه عطف تشدید یافت:

اولین آنها در مبارزه با فتودالیم مقارن انقلاب سفید بود که برخی روحانیون بیعت پیوندهای خود با فتودالها و خرده بورژوازی سنتی، برخلاف بورژواهای مدرن (بخواتید کمپرادور) طالب آن نبودند. دومین نقطه مسئله کاپیتولاسیون بود. در اینجا عامل بسیار مهمی تفوق نهائی خود را بیان میداشت. امپریالیسم، این عامل برای بورژوا قدومش مارک است و برای روحانی بورژوا نیز. اما برای روحانی معتقد به اصالت مذهب، یک عامل خارجی، یک عامل ضد اسلامی، یک عامل مروج بیدینی است. و هنگامی که باین عامل خارجی حتی حقوق ویژه داده شود، حقوقی مافوق آنچه قوانین شرعی و عرفی معین میکنند، مسئله غیر قابل تحمل میشود. و شد. مبارزه خمینی با کاپیتولاسیون از این زاویه اسلامی صرف انجام گرفت (ولی طبعاً اثرات ضد امپریالیستی هم داشت). نقطه سوم، مبارزه با کوشش دولت در سال ۱۳۵۱ برای خلع سلاح کردن روحانیون بود. در این سال دولت کوشش کرد که توسط سازمان اوقاف، کنترل کامل مساجد و تکایا و مدارس دینی را بدست خود گیرد و مانند بسیاری از کشورهای اسلامی، روحانیون را مواجب بگیر خود کند. در اینجا بورژوازی "متحد" روحانیون نه تنها مخالفی نگردید بلکه از اقدام رژیم استقبال نمود. با آنکه دولت عقب نشینی کرد و مسئله اجرا نشد، ولی این امر بی اعتمادی روحانیون نسبت به متحدین بورژوازی خود را بیشتر کرد. در این موارد خمینی بعنوان حامی سلسله مراتب روحانیت اقدام کرد و پیشنهاد خود را نزد دیوانیان این سلسله مراتب معتبر تر ساخت. بدین ترتیب این اقدامات همراه با مواضع مبارزه جویانه ضد رژیم خمینی، از او شخصیتی ساخت که اکنون به تنهایی سایر مراجع تقلید را تحت الشعاع قرار داده است. مواضع پیگیر او به نفع سلسله مراتب روحانی و فساداری بخش بزرگی از روحانیون را تضمین کرده است و اقدامات پیگیر ضد رژیم او بخش بزرگی از مردم را مجذوب نموده است.

با چنین پیشنهادیست که خمینی ترا با سی خود "حکومت اسلامی"

را قابل تحقق میداند. این نیز نه صرفاً شرکت در قدرت دولتی، بلکه نیز صرف قدرت دولتی توسط مذهب است. این نیز شرایطی را مد نظر دارد که در آن سلسله مراتب روحانی تبدیل به سلسله مراتب حاکمیت بر جامعه - دولت - شود. اساس این نیز شبیه خطرات سیدجمال الدین - اسدآبادی است (با این تفاوت که اوانتقاد اسلامی تمام کشورهای مسلمان را مد نظر داشت). زمینه عینی این نیز بازگشت به دوران خلافت علی به عنوان پیشوای دین و حاکم جامعه است. آیت اله خمینی خود اظهار داشته است که ۳۰۰ سال است که خارجیه مملکت را فاسد کرده اند، ۳۰۰ سال طول میکشد تا آثار شوم نفوذ استعمار از بین برود.

* * *

بدین طریق مشاهده میشود که چگونه از میان بدیل‌های مختلف روحانیون و بطور اخص خمینی، رهبری مبارزات را در این مقطع بدست گرفته اند و عبارت بهتر چرا بخش بزرگی از مردم و روحانیون، آیتاله خمینی را انتخاب کرده اند، اکنون میتوان دید که این گانگی مذهب خمینی با مذهب مردم نبوده است که منجر باین انتخاب شده است. آیتاله شریعتمداری نیز دقیقاً مذهب آیتاله خمینی را دارد و مردم او را انتخاب نکرده اند. مذهب امسال خمینی نیز با مذهب ده سال پیش او تفاوتی نکرده است. در آن زمان حتی فتوای او را بحسب اقلیتی از مردم نمی شنیدند و کسی به فراخوانهای او لبیک نمی گفت، اما امروز توده های کثیر از او حمایت میکنند. امروز سنی ها هم در نظارهائی که خمینی میخواهد شرکت میکنند. این مردم هستند که عاصی از وضع موجود به بدیل‌های مختلف روی آوردند، ضعف ها و

* - شاید ۳۰۰ سال پیش ارجاع به زمان مغوبه و قدرت کم نظم - روحانیون در این دوران باشد. در حقیقت این استعمارگران نبودند که بقدرت روحانیون ضربه زدند. نادر شاه افشار در ابتدا با ضبط موقوفات روحانیون، ضربه اول را به آنها زد و سپس کوشید با ساختن یک دین جدید نهاد مذهب را کاملاً بزیربوغ نهضاد دولت در آورد. آنتی تیز حکومت اسلامی - عمرش کفاف نداد ولی لعنت ابدای روحانیون را برای خود خرید.

بیگفایتی های دیگران موجب زده شدن مردم از آنها و سرشته شدن روحانیون شد. و باز، این مردم غیر سازشکار و رادیکال، ایسین "شیشه شکنان" بودند که روحانیون سازشکار و رجال دیگر را طرد کردند. مردم خمینی را خمینی کردند، و نه خمینی (و نه مذهب او) مردم را به حرکت واداشت. این نکته را حتی مذهبی های آگاه مسی دانستند، ولی غالبا به صلاح نمیدانستند که بآن اعتراف کنند. اما قبل از آنکه به عوارض تبدیل خمینی برای جنبش بپردازیم لازم می بینیم که به عامل دیگری که در جنبش اخیر موثر بوده است اشاره کنیم.

اشتیاهات رژیم

علاوه بر علل و انگیزه های متعددی که در رشد و گسترش جنبش دخالت داشته اند باید به اشتباهات متعدد رژیم نیز توجه نمود. نقش این اشتباهات کم نبوده است، گو اینکه وقوع اشتباهات نیز بی دلیل نبوده و با ماهیت رژیم و بحران آن ارتباط دارد. هنگامی که کاسبه آموزگار بر سر کار آمد، وعده هایی به بخش خصوصی داد که در نوشته "بحران جدید..." به آنها اشاره کرده ایم. اما ماهیت رژیم چنان بود که نخواست و نتوانست به همین وعده های مختصر نیز وفا کند. وعده ها عمدتا شامل محدود کردن بخش دولتی (بخش بوروکرات نظامی و عبارت بهتر باشد شاه و شرکا)، و دخالت بخش خصوصی در پروژه تصمیم گیری های برنامه های اقتصادی بود. چنین تصور میشد که با راضی کردن بخش خصوصی، ناراضی محدود به زحمتکشان میشود و آنها را با سرکوب خفه خواهد شد. این برنامه اگر بر کاغذ فریبا مینمود در عمل امکان اجرا شدن نداشت. بهر بگوئیم تازمانی که پاشنه آهنین خلق گردن باند حاکم را لگد مال نکرده بود هیچ نوع عقیدتی رضایت نمیداد. محدود کردن پادشاه و شرکا، بمعنای نفی دستاورد همه جنایاتی است که این باند سیاه طی بیش از نیم قرن برای خود بدست آورده است. این همه جنایت و خیانت، برای کسب قدرت و ثروتی بیحد بوده است و باین آسانی قابل تفویض نبود. محدود کردن قدرت و "عدم دخالت در مسائل اقتصادی" برای باند شاه و شاهزاده ها به شوخی شایسته داشت و طبیعی بود که تا زمانی که مرگ را در مقابل چشم نبینند بآن رضایت نخواهند داد. این بود که

در طول زمانمداری آموزگار این وعده‌ها عملی نشد. شاه و پاسبان او میخواستند که قرضه را آنقدر کسبیاورند تا موج جنبش فرو نشیند و آنگاه با ساده لوحان طماعی که زمانی تصور کسب امتیاز میکردند شویه حساب کنند. اما نه جنبش فرو نشست و نه سرمایه‌داران بخش خصوصی با وعده‌های اجرا شده راضی شدند. شاه با این زودی تن به سازش نمیداد. حتی عده‌ای از غلامان خانه زاد او از انواع دگتر اقبال که وخامت وضع را بیش‌بینی میکردند با او توصیه کردند که کوباه بیاید ولی جواب او به اقبال این بود که: "پیر و خرف‌شده‌ای!" اما بتدریج معلوم شد که از اقبال خرف‌تر خود او بوده است. مخالفت‌ها ادامه یافت. باز برای سر دواندن و وقت یافتن، شاه در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی اظهار داشت که خوبناوندان را از این پس در امور اقتصادی دخالت نخواهند کرد. ولی با کمال وقاحت به خبرنگاران سه‌پرده خارجی گفت که من این مصاحبه در ایران منتشر نمیشود! بعبارت روشن شاه میخواست در عین دادن وعده جای مانور را برای خود باز بگذارد. چنین وعده‌ای برای بخش خصوصی بود که روزنامه‌های خارجی میخوانند ولی حاشا که در روزنامه‌های ایران منتشر نشود و مردم "پرو" نمیشود با دیدن تضاد بین وعده او و ادامه دخالت شاهزادگان و شرکا در امور روزمره به دروغین بودن وعده او پی ببرند. (البته شاه میدانست که بخش خصوصی هم بالاخره به دروغ او پی میبرد ولی او میکوشید که با وعده دادن موج را آرسر بگذراند و مایل نبود مردم عادی با شنیدن این وعده آنرا حمل بر عقب‌نشینی او کنند و جری تر شوند). بهر حال جنبش ادامه یافت و شاه فرصت نیافت که همانطور که ذکر شد موج را از سر بگذرانند. اکنون پس از گذشت بیش از یکسال از وعده‌های ولیم شاه به اجبار بطور رسمی و علنی از متوقف کردن فعالیت‌های اقتصادی شاهزادگان سخن میگوید. اینکه این امر چقدر عملی شدنی است از انتخاب وزیر دربار ۸۰ ساله سیرمه‌ای که ظاهراً مسئول اجرا "این مهم" است پیداست. حداکثر این است که شا موقعی که خطر از بین نرفته ممکن است اموال بعضی

* - گفته میشود که "غلام خانه زاد" پس از این اظهار چشم ملوگانه بکنه کرد و مرد!

از این مجسمه‌های عفن رادر بنیادهایی بگذارند تا زمان چپاول مجدد فرا رسد، گرچه همین اندازه "گذشت" نیز از حد شعور و تحمل شاه و باند او زائد است.

بیمارت دیگر شاه حتی در حد یک سرمایه‌دار به نهایت احمق است و تا زمانی که خطر کل موجودیت او را تهدید نکرده است حاضر به سازش نیست. همین سرسختی در مورد مخالفین لیبرال شاه را به ورطه کشاند. شاه نمی‌خواست و نمی‌توانست بفهمد که از لحاظ سیاسی و اقتصادی باید امتیازهایی بدهد. هنگامیکه لیبرالها مخالفت میکردند شاه بجای درک واقعیت قضیه، شاخ و شانه کنید، آنها را ایادی بیگانه خواند، بیاد جام زدن آنها به سلامتی پیشه‌وری افتاد و تصور کرد بحران را با توب و تشر حل میکند. این نیز نشد. اعلیحضرت ممکن است بگوید خودشان برای "کابینه" و یا علیاحضرت چشم و ابـیـرو بیایند ولی سخنی میتوانند مسائل اجتماعی و اقتصادی را با ادا در آوردن حل کنند.

این مقاومت‌های "حرکی"، این کوری در مقابل ملبوس تریسـن واقعیات، این تل‌تل سفت‌کن‌های متوالی که همه نشانه از ضعف بی‌انتها و نه قدرت‌آورد داشت بصورت دیگر نیز نشان داده میشود. هنگامیکه در بازار شورش شد شاه شخصا فرماندهی تیروهای حمله به بازار را بعهده گرفت. این حماقت تنها دست او را رو کرد. نشان داد که چقدر هراس دارد. نشان داد که جلالت مآب چه زود هول میشود.

* - در باره‌ای از دموکراسی‌های غربی هنگامی که یکی از شروتمندان به شغل رسمی دولتی گماشته میشود اموال خود را بصورت بنیـفـاد (FUND) در می‌آورد یعنی بدست هیئت مدیره‌ای میدهد که بظاهر بدون دخالت او آنها را اداره کنند تا تضاد منافع پیش نیاید. این حیلۀ عوام‌فریبانه کشورهای غربی فقط تا زمانی حتی بطور ظاهر رعایت میشود که فرد مذکور در منصب خود باقی بماند. پس از آن اصل و فرع باو داده میشود.

† - شاه چند سال پیش اظهار داشت که هنگامیکه در جلسات هیئت دولت شرکت میکند احتیاج به سخن گفتن ندارد بلکه وزراء از حرکات چشم و ابـرـوی او متوجه نظر او میشوند!

و اینها هیچیک از چشم مردم تیز بین پنهان نماند. هنگامیکه حزب رستاخیز در عمل محفل شده بود، این قلندر نفهم آنقدر شعور نداشت که انحلال رسمی آنرا اعلام کند. صد جور حرف زد. احزاب را ابتدا "آزاد" کرد. سپس گفت فقط در کادر حزب رستاخیز "آزادند". بعد گفت بکلی آزادند ولی حزب رستاخیز هم باقی میماند. سپس گفت حزب رستاخیز ممکن است برود. دوباره گفت کرد. و این بازی موش و گربه مفتضح زمانی انجام میگرفت که حزب رستاخیز در واقع وجود خارجی نداشت.

این حماقت‌ها برای تراق نوکر مفتی که واقعا خیال میکند امپراطور "غرب آسیا" است تعجب آور نیست. این‌ها از ماهیت شاه و رژیم او جدا نیست. این‌ها صرفا اشتباه سیاسی نیست. حماقت محض است بی کم و کاست. اما در مواردی اشتباه سیاسی نیز به این حماقت‌ها افزوده شد و آن در مورد نقش روحانیون بود. اینها گفته‌ایم که هیچکس مسئله نقش روحانیون را با اندازه فعلی نمی‌دید. اما آنچه شاه را در مورد از دیگران متمایز میسازد آن بود که وی تصور کرد میتواند به کسانی مانند شریعتمداری در مقابل دیگران، و متجمله لبرالها، تکیه کند غافل از آنکه اولاً منافع شریعتمداری از منافع سایرین کاملاً جدا نیست و "تلگرافهای پشتیبانی" هنگام خطر افتادن منافع یاد هوا میشود و ثانیاً شریعتمداریها از طرف مردم عاصی بهمان سهولتی طرد میشوند که رجال بدون عمامه. قمار شاه بر سر شریعتمداری و خارج شدن کنترل از دست او با اعتراف خودش از بزرگترین اشتباهات رژیم بود.

میتوان اشتباهات بیشمار دیگری را شمرد. ولی دلیل و انواع این اشتباهات متعدد و سفیهانه درست در رابطه با عمل جنسیش و ماهیت رژیم قابل فهم است. هنگامی که وضع آرام است رژیم علیرغم حماقتها بزرگم اشتباه نمیکند و با اگر اشتباه کرد عواقب وخیمی را تحمل نمیکند. اصلاً درست زمانی که موج پس از موج قمر می‌رسد، ارتجاع به نهایت دستچاکی و سردرگمی فضاخت او در می‌غلتد. و بیتنام نمونه بارز طرز عمل رژیم‌های دیکتاتوری در روز مفاجات را نشان داد. هر مرتجعی در پی جان و مال خود بود و سگ‌ها حیثیت نمی‌شناخت. در ایران نیز در شرایط خطر بود که حماقت پشت حماقت و بغول شاه "ناشکری" پشت

با شکری از طرف کسانی که ثروت خود را مدیون رژیم من هستند" ظاهر شد. سرمایه ها فرار کرد، و هر کس کلیم خود را از آب بیرون کشید. در یک کلام میتوان گفت عدم تشخیص موقعیت، اشتباهات مکرر و حماقت های زائد الوصف نقش مهمی در خراب تر کردن وضع رژیم بازی کرد.

در اینجا لازم است به نکته ای دیگر توجه کنیم. هنگامیکه در جامعه ای سرکوب و خفقان به نهایت خود میرسد و رژیم با استفاده از این ابزار و امکانات دیگر خود بصورت قدر قدرت خود می نمایانده در عین حال نابودی سریع خود را نیز تدارک می بیند. قدر قدرتی بصورت یک تصور ذهنی کاذب، بصورت یک ظلم با واقعیت مغایر است و ظلم چنانکه میدانیم هنگامیکه می کشند، قطعه قطعه میشود. شکستن شبهه عمر دیو بد سرشت معادل نابودی او است. ظلم ترک بر نمی دارد، خرد میشود. رژیم "قدر قدرت" با اولین عقب نشینی، نابودی ظلم را اعلام میدارد و این امر برای کسانی که آنرا ضد ضربه تصور میکردند بزرگترین عامل مشوق در تشدید مبارزه است. مردم بطور محسوس در تجربه روزمره زندگی خود در می یابند که رژیم با همه کرو فرش و با همه دستگاه های عریض و طویلش، با همه کمیته و ساواکش.... ضربه پذیر و شکست پذیر است. هیچ چیز با اندازه ظلم شیرین اولین پیروزی در مبارزه، پیروزی کمپ شده، بسجج کننده نیست، و چنین بود که مردم ما هر پیروزی را تبدیل به پلی کردند

■ - در این مورد رژیم تفرع و زاری بسیار کرد و اعلام کرد که ظرف چند هفته چند میلیارد دلار پول از کشور خارج شده است. اما این نیز یک حقه بازی عریان بود چون عمده کسانی که پول خارج کردند خود شاه و باند او بودند، بیک دلیل بسیار ساده، اگر رژیم نمی خواست خروج ارز توسط بانک ملی را متوقف میکرد و پولی خارج نمیشد! پول را کسانی خارج کردند که هدف جنش اخیر بودند، یعنی خود شاه و شرکا، او. و همین امر یکی از عمده ترین دلائل اعتراضها و اعتصابات کارمندان بانک ملی که ناظر فرار پولهای باد آورده از کشور بودند را تشکیل میداد.

برای مبارزه گسترده‌تر و کسب پیروزی بیشتر . و چنین بود که حرکات هزار نفری به مد هزار نفری و بالاخره چند میلیون نفری منجر شد . پیروزی کسب شده صرفاً پیروزی نیست ، بل است ، بسیج کننده و تهیج کننده است . پیروزی آفرین است .

استفاده از موقعیت

عوارض قدرت

مجموعه عوامل فوق شدت و شکل جنبش کمونی را تعیین میکند . جنبش توده‌ای سازمان نیافته زحمتکشان بنابر انگیزه های سیاسی و اقتصادی ، با رهبری خمینی بنابر انگیزه قدرت یابی سلسله مراتب روحانی و برقراری حکومت اسلامی ، این تضاد و دوگانگی نمیتواند در سرنوشت جنبش تاثیر نگذارد .

از سالها پیش آینه‌آله خمینی باین مسئله اشاره کرده است که بعمر او چیزی باقی نمانده است . او مرگ خود را در تبعید میدید و برای آن بخاطر پیشبرد اعتقادات خود آماده بود (و این جنبه مثبت اوست) . او تصور دیدن پیروزی کسب میلیونها مردم شعار مرگ پادشاه و زنده باد خمینی بدهند را نیز نمیگردد . او معتقداتی داشت ، برای آنها مبارزه کرده بود و عواقب آنرا نیز پذیرفته بود . تنها اینجا و از این جنبه ، رویه او از نظر همه مبارزین قابل احترام است . در این روال نه تنها مذهبی های آگاه ، بلکه نیروهای غیر مذهبی کمونیستها همواره از او حمایت میکردند . نه تنها سازمان های سیاسی ، بلکه سازمانهای دانشجویی خارج از کشور که امکان ابراز نظر علنی داشتند ، با آنکه اکثریت اعضا آنها تمایلات کمونیستی و غیر مذهبی داشتند ، پیام سالیانه به خمینی را فراموش نمی نمودند . طبیعی است که کمونیستها به اعتقاد مذهبی خمینی آگاهی داشتند و میدانستند که خمینی از نظرگاه خود کمونیسم را که منکر وجود خداست مردود می شمارد . کسی در این میان توهمی نداشت . آنچه برای کمونیستها برجستگی داشت قاطع بودن خمینی در مبارزه ضد رژیم بود . خمینی نیز علیرغم مردود دانستن کمونیسم چنین مینمود که به مبارزه ضد رژیم کمونیستها ارج مینهد و بنابر این علیه آنها موضع گیری علنی نمیکرد . مسابقات طرفین در حد مناسبات

عناصر مذهبی مبارز و کمونیستها در بسیاری از نقاط دنیا، بصورتی مناسب بود، با آنکه هیچ نیروی توهمی در مورد چند و چون نظرس نیروی دیگر نداشت، معهذا طرفین بجای جنگ سیکرانه دشمن نادکن، به تمرکز حمله بر دشمن مشترک - رژیم شاه - پرداخته بودند. کوشش های طبیعی و مجاز طرفین برای تبلیغ و ترویج ایدئولوژی خود در چهارچوبی انجام میگرفت که بنفع رژیم نباشد....

اما این قرارداد نامکتوب، این تفاهم متقابل، ناگهان بهم خورد. اولین زمینه این امر را اقدام خیانتکارانه مجاهدین با مصلح مارکسیست با اخراج و اعدام و ضبط اموال و اسلحه و اسناد مجاهدین مسلمان تشکیل داد. ما در این مورد در نوشته های گذشته مفصلاً بحث کرده ایم، و پاره ای از اعضا، قبلی این سازمان نیز مطالبی عنوان کرده اند. ما معتقد بودیم - و این مسئله را بلافاصله پس از اطلاع از "تغییر ایدئولوژی" آنها و غضب نام سازمان، شفاها و کتاباً آنها اطلاع دادیم که کار آنها موج ویران سازی از آنتی کمونیسم بوجود می آورد که در مورد اثرات شوم آن میالند نمیتوان کرد. اما صریحاً این خیانت بدون اضافه شدن دو عامل دیگر نمیتوانست کاملاً باشد. عامل اول سکوت بسیاری از کمونیست شماها در مورد این جنایت بود. دوست ما سندزما بی که استالین هزاران هزار مردم کمونیست و غیر آن را به جوخه اعدام میبرد و دیگران بجای اعتراض خفگان گرفتار بودند، تا نوبت خود آنان فرا رسد، در اینجا نیز انسانهای مرعوب شده، بی شخصیت، فرصت طلب و جیونی که پاره ای نام کمونیست را نیز بر خود نهاده بودند، با شاهد و تماشاچی این جنایت باقی ماندند و با حتی بیشرمی را به آنها رسانیدند که از این مسئله "چشم پوشی" کرده و به تأیید با مصلح کمونیست شدن مجاهدین پرداختند.

* - این نوشته در کتاب "مشکلات و مسائل جنبش" چاپ شده است. لازم به تذکر است که در این زمان ما هنوز از مسئله اعدام و ضبط اسلحه مسلمانان اطلاع نداشتیم و هنگامی که با چاپ بیانیه مجاهدین از این مسئله مطلع شدیم روابط خود را با آنها قطع کردیم و دفتر پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین... را منتشر ساختیم.

† - یکی از این جریانهای فرصت طلب حتی کشتار مسلمانان توسط مجاهدین "کمونیست" را دلیل کافی برای کمونیست شدن آنها البته

استالینسیم بدین طریق بعنوان مارکسیسم ورود نامیوم خود را با سکوت یا شاید فرمت طلبان اعلام کرد. جنبش کمونیستی ایران هرگز سکوت کنندگان یا شاید کنندگان این جنایت را نخواهد بخشیده و اعتراضهای رنگ پریده و خائفانه کنونی آنها را با مقابله شجاعانه و بموقع اشتباه نخواهد کرد. این کمونیست نمایان بدین طریق به مردمی که شناخت از کمونیسم نداشتند و انمود کردند که کمونیستها جانی هستند، کمونیستها بسر رفقای همزم و مبارز خود آتش میگشایند، کمونیستها دزد هستند. بدون تردید تنگ ایمن تمکین از بلیدی آن اقدام کمتر نیست.

اما این ضربه هم به جنبش کمونیستی و هم به جنبش خرده بورژوازی مبارزه علیه هم سهمگینی میتوانست بطریق دیگر تخفیف یابد. ضربه کمونیست نمایان شاید اگر با عکس العمل معقول مذهبیون مبارز مواجه میشد کمتر ویران ساز بود. در اینجا باید حق داد که بسیاری از مسلمانان مبارز تا مدتهای طولانی در مقابل وسوسه و تحریکات متعصبی که میخواستند مسئله مجاهدین را مستحکم برای کارزار وسیع ضد کمونیستی کنند مقاومت کردند. اما این مقاومت در عدهای بتدریج در هم شکسته شد و مسئولیت عمده آن در اینجا متوجه آیتاله خمینی است. و این عامل دومی است که ذکر کردیم.

ما در مورد جنبه های مثبت مبارزه جوانان آیتاله خمینی علیه رژیم در معانی پیش سخن گفته ایم. اما البته این نکته را نیز فراموش نمیکنیم که وی حتی در بحبوحه فعالیت مجاهدین مسلمان آنها را ناشید نکرد. سازمان مجاهدین اسلامی حتی نمایندگانی چند سال پیش برای مدت طولانی نزد خمینی نگاه داشت ولی او از ناشید آنها امتناع کرد. دلیل خودداری از ناشید را باید آیتاله خمینی، هواداران او و با مجاهدین مذهبی بازگو کنند و مردم بگویند که

بآدرک ویژه ای از کمونیسم (تلقی نکرد، بلکه زمانی که اینها مبارزه مسلحانه را نیز نفی کردند ورود آنها را به صفوف کمونیسم تبریک گفت. چنین فرمت طلبانی فقط خود را رسوا نمیکنند. اینها آب به آسیاب آنتی کمونیسم میریزند.

هنگامی که حنیف‌نژادها و بدیع زادگانها و مقیدی‌ها بخاطر زحمتکشان و تحت‌اعتمادات اسلامی خود قطعه قطعه میشدند، دلیل متنازع آیت‌اله خمینی از تائید آنها چه بوده است. شاید این جواب بسیاری از مسائل کنونی را روشن‌کنند. اما نکته جالب اینجاست که همین آیت‌اله خمینی که از تائید حنیف‌نژادها خودداری میکرد اکنون از کشته شدن رفقای حنیف‌نژادها توسط عده‌ای کمونیست‌نمای کاذب چنان ناراحت میشود که بخود حق میدهد بر حقایق پا بگذارد و عمل کمونیست‌نمایان را مجوزی برای برآه انداختن کارزار علیه همه کمونیست‌ها کند، باید از ایشان پرسید آیا راه مجاهدین مسلمان راه اسلام بود یا نه؟ اگر بود چرا تائیدشان نکردید و اگر نبود چرا اعلام نکردید و مردم را از "گمراه" شدن بازداشتید؟ و از این مهم‌تر چرا امروز سخن از "از پشت‌خنجر زدن کمونیست‌ها به مسلمانان" میکنید؟ آیا بنظر شما چنین روش و منطقی نیز مطابق با منطق و اخلاقیات حکومت اسلامی است؟

عده‌ای از نزدیکان آیت‌اله خمینی دلیل اساسی - و حتمی عده‌ای تنها دلیل - حملات ناروای خمینی به کمونیست‌ها را همین اقدامات مجاهدین میدانند. اما بگمان ما این افراد در این مورد حسن نیت زیاده بخرج میدهند. واقعیت چنین حکم نمیکند: اولاً آیت‌اله خمینی هنگامی که کشتارهای مجاهدین فاش شد سکوت کرد. برای شخصی که همواره به تصمیم‌گیری و اعلام سریع نظراتش معروف بوده است سکوت طولانی در این مورد قابل توجیه نیست. ثانیاً آیت‌اله خمینی بخوبی واقف است - و این اولین درس منطق برای کسی که مانند ایشان استاد منطق است میباشد - که اقدامات و اشتباهات جزئی از هواداران یک آرمان شامل حال کلی آنها نمیشود. اگر مردم بسیار عامی نتوانند به چنین تفکیکی قائل شوند، آیت‌اله خمینی استاد منطق از درک آن عاجز نباید باشد. آیا خمینی نمیداند که بسیاری از مسلمانان نیز مرتکب جنایت شده‌اند، جنایاتی هول‌انگیزتر از مجاهدین با اصطلاح مارکسیست؟ آیا خمینی خبر ندارد که در پاره‌ای از کشورهای اسلامی چه میگذرد و چگونه آنان قاتل خلق خود و حامی شاه و نوکر امپریالیسم هستند؟ آیا بنظر ایشان عمل کشورهای اسلامی خود بخود دلیل محکومیت اسلام است؟ اگر نه، پس چرا

ایشان در اعلامیه‌ها ختم‌بحق‌خود از شاه‌شیرزیم‌شاه توسط دولتهای فدا انقلابی چین و شوروی را مستمسکی برای حمله به همه کمونیست‌ها و منجمله آشنائی که با سیاست چین و شوروی مخالفند میکنند؟ آیا ملک خالد کمتر از هواکوفنگ کراحت‌آور است؟ و آیا ضیاء الحق از برزنف منزّه تر است؟ البته نه تنها خمینی بلکه هر کس که مختصر آشنائی با منطق داشته باشد میدانند که چنین نیست. هر کس که مختصر انصافی داشته باشد می‌داند که هزاران کمونیست با شرافتی که در مبارزه با رژیم منفور شاه جان باختند و یا اکنون در سیاه‌چالهای او جان میدهند "عمال شاه" نیستند. حماسه باشکوه قامت راست‌کنیرائی که روی استخوانهای از پوست بیرون زده کف‌پای راه میرفت و سرود میخواند، چهره فراخ و با ابهت خسرو گل‌سرخ که با مقاومت حماسی خود خلقی را تکیان داد، سرود مبارزه جویانه‌ای که از سینه‌های پویان‌ها و احمدزاده‌ها و حزنی‌ها ندای آغاز جنگی باشکوه در داد، را بدون چشم‌پوشی از هر گونه اخلاق و ایمان - و منجمله اخلاق و ایمان صدر اسلامی که مورد توجه آقای خمینی است - نمیتوان ملهم از امیربالیسم خواند. آیت‌اله خمینی نشان میدهد - و چه خوبند که بهمه نشان داد - که در حکومت اسلامی مورد نظر او چگونه حکم میشود. اگر این طرز منطق آقای خمینی درست است بنا بر این حکومت اسلامی او حکومتی خواهد بود که در آن گل‌سرخ‌ها عامل شاه و امیربالیسم تلقی میشوند و خوشان حلال است. حکومتی که در آن تره‌گل‌ها به سیاه‌چال فرستاده میشوند. حکومتی که در آن حتی از انصاف و عدالت صدر اسلامی خبری نیست

و چه خوب شد که این نیز آشکار شد، و در حقیقت تنها تحت این شرایط آشکار شدنی بود. تحت شرایط احساس قدرت، هنگامی که آیت‌اله خمینی در موضع ضعف قرار داشت از حمله به کمونیست‌ها خبری نبود. بمجرد آنکه اوضاع و احوال دست‌بدست دادند تا موقعیت او تثبیت شود، با آنکه کمونیست‌ها هنوز در زیر تیغ رژیم بودند، حمله به آنها از جانب او آغاز شد. این دیگر حکم "دین و انصاف" نیست. این سیاست بازی عربان است. طبیعی است که هیچکس در هیچ زمان در این توهم نبوده است که روحانیون به نفع کمونیست‌ها اقدام کنند و یا علیه آنها تبلیغ نکنند. مذهب مخالف کمونیسم است و

بر عکس، و ما در این مورد هیچگونه توهمی نداریم^{۳۰}، ولی آن مذهبی که میگوید هنگام احتیاج سکوت کن، و با مدای مخالف بر تیاور، اصلاً هنگام قدرت بکوب بیا، سیاست بازی است. سیاست بازی بقیامت روی گرداندن از واقعیات، بقیامت بهتان زدن به صدیقترین و شریفترین فرزندان وطن، بقیامت ندیدن خونهای پاکی که قطراتش هنوز بر دیوار سیاه چالها خشک نشده است. آقای خمینی! حکومت اسلامی شاید برای عده‌ای راه رستگاری تلقی شود، ولی هیچ انسان آگاهی نیست که بهتان‌های شما را نشاید کند. شما با دست خود کلتنگ به ساختمان حکومت اسلامی خود زدید و شاید در حقیقت چاره‌ای نیز نداشته باشید. احساس قدرت خیلی سریعتر از آنچه تصور میرفت عوارض خود را نشان داد. ما مطلقاً این توهم را نداریم که آقای خمینی تغییر رویه دهد او فعلاً خود را بر مسند قدرت می‌بیند و هرچه میخواهد میگوید. ما عامدانه در چند ماه پیش که اولین علامه غد کمونیستی خمینی منتشر شد از موضعگیری علنی خود داری کردیم. و کوشش خود را معطوف به توضیح مسائل برای مذهبی‌های مبارز و صدیقو حتی عده‌ای از نزدیکان خمینی نمودیم. این اقدام هم بخاطر این بود که عده‌ای از مبارزین مسلمان بدون افتادن در موضعگیری به تفکر واداشته شوند و هم اینکه این بهانه بدست نیاید که اگر سکوت میکند و جوابگوئی نمیشد مسئله بصورت امری گذرا درآمده و فراموش میگشت. ما البته توهمی در این مورد نداشته‌ایم ولی اکنون برای دیگران هم باید روشن شده باشد که حملات مستمر آقای خمینی به مبارزین کمونیست نه بعنوان عکس العمل عجولانه باین مسئله، بلکه ناشی از یک تصمیم حسابشده است و ادامه خواهد یافت. اینکه موجبات سیاسی این تصمیم چیست البته قابل بحث است. در ماه‌های اول این مسئله توسط عده‌ای مطلع عنوان

۳۰ - ما واقف هستیم که ایدئولوژی مجاهدین مسلمان، کمونیسم را ضد اسلام نمیشمرد و چنین استدلال میکرد که از آنجا که مهمترین نکته در اسلام تشخیص تکامل است، و از آنجا که کمونیسم در مسیر تکامل است، پس عملاً کمونیسم در همان جهتی است که مورد قبول اسلام است. اما ظاهراً چنین مباحثی که تکیه اساسی را بر جوه انقلابی اسلام مبنی گذارد مورد قبول سلسله مراتب روحانی نیست.

میشد که این موضعگیری علنی ضد کمونیستی ناشی از یک سازش با جناح شریعتمداری بوده است، حتی عده‌ای آنرا شرط مقدم همکاری آنها با نفی می‌کردند. اما ادامه این حملات در حالیکه آیت‌اله خمینی فعلاً شریعتمداری را تحت الشعاع قرار داده، نشانه آنست که موجبات دیگری هم در میان بوده است. این امر بخصوص از لحن موهن و افشرا آمیز اعلامیه‌های خمینی آشکار است. در سراسر نوشته‌های خمینی کوششی در رد ایدئولوژیک کمونیسم بعمل نمی‌آید. اظهارات او بهتان و تهمت با الفاظ موهن است بدون آنکه حتی زحمت " استدلال هم بخود داده شود. این بهتان‌ها با حساسی‌گری تحت عنوان " شنیده شده است و یا " می‌گویند" و غیره با اصطلاح از نظر شرعی محکم کاری شده است. " شنیده شده است " که کمونیست‌ها عمال امریکا هستند! " گفته میشود " که رژیم میخواهد تبلیغات کمونیستی کند!! بهر حال این محکم کاریها (!) ممکن است شرعی باشد ولی کسی را از هدف اصلی که بهتان زدن است دور نمیکند. در یک استثناء خمینی بحث ایدئولوژیک میکند و اظهار میدارد که کسی که به منشاء غیبی معتقد نیست نمیتواند بخاطر انسانیت کار بکند. چه خوب بود که آیت‌اله خمینی این رشته استدلال را ادامه میداد تا ثابت میشد که گمانیکه بخاطر منشاء غیبی و اجر آخرت کوشش میکنند قابل احترام نرند یا آنهایی که بدون چشم داشت جان فدا میکنند. ما از این نوع استدالات ایدئولوژیک استقبال نمیکنیم. معتقدیم آیت‌اله خمینی و دیگران با بداهت استدلالی که

✽ - جعفر جالب است و جعفر گویا، کمونیست‌ها عامل شاه و امپریال- لیسمند ولی روای محترم ارتش شاهنشاهی شایسته توجه خاص آقاسای خمینی. ایشان فراموش نکرده‌اند که در یکی از اعلامیه‌های اخیر خود بنویسند :

" سلام اینجانب را بروای محترم ارتش برسانید، به نیروهای زمینی، دریایی و هوایی، پس از تحيث و سلام بگوئید ایران کشور شماست و ملت ایران، ملت شماست به ملت بی‌موندید، من میدانم بسیاری از شما بملت و کشور اسلام وفادار هستید و از این کشتارها و غارتگریهای شاه خائن و بستانش و جنا پینکا - ران بینا لمللی ناراحت هستید..... " (تکیه‌ها از ماست)

روای محترم ارتش به کشور اسلام وفادارند، بایسان تحيث و سلام بساد. آیا هنوز کسانی هستند که ابعاد قضیه را نبینند ؟

دارند را بیان کنند. علنا بنویسند. تمام دلائل خود را بیاورند. اما بهتان زدن نشانه عدم اعتقاد به برندگی و کفایت آلمان خوداست. نشانه نهایت ضعف ایدئولوژیک است.

بهر حال اتهام زدن به کمونیستها چه در اثر احساس موضع قدرت باشد و چه در اثر محاسبه و مصالحه، هیچکس را برای مسدود طواری گمراه نخواهد کرد. بگذار خمینی بگوید گلسرخى عامل شاه بود. این گلسرخى شهید عزیز خلق نیست که افشاء میشود. بگذار خمینی بگوید مفتاحی ها عامل امیربالیم بودند. مردم قضاوت خواهند کرد و تفاوت نهائی مردم آموزنده خواهد بود. در این میان اما، تا زمانی که این مسائل برای همه روشن نشده است، مسئولیت تشنّت در صفوف مبارزه، مسئولیت گمراه کردن اذهان و بهره برداری رژیم با خمینی ها خواهد بود. کافی نیست که شعار سرنگونی رژیم را آیتاله خمینی بدهد. هزاران کمونیست سالهای سال و بیش از او چنین گفته اند و صدها تن جان خود را هم در راه اجرای آن گذاشته اند. شعار سرنگونی کافی نیست اگر عمل در جهت ایجاد تفاهت غیر اصولی و تشدید تشنّت باشد. خمینی خدمتی را که با مبارزه آشتی ناپذیر علیه شاه میکند با براه انداختن جنگ حیدر نعمتی بی ارزش میکند، کسی که به مسلمانان درس میدهد "با کمونیستها مقابله کنند" مسئول زد و خوردهای میان آنان و احیاناً بدتر آنهاست.

آقای خمینی، کمونیستها از حمله امیربالیم و رژیم شاه و ارتجاع جهانی تمیترسند، بهتان های شما جای خود دارد. شما ممکن است برای عده ای امام خمینی باشید و حرفتان برای آنها حجت باشد، شما ممکن است مسجور فریادهای زنده باد خمینی شده باشید، شما ممکن است خود را "مسئول مردم" بدانید اما مطمئن باشید که این رویه ای که در بیشتر اربابان مهمترین عواملی خواهد بود که این قدرت ناگهانیشان را متلاشی خواهد کرد، و شما دومرتبه با دست خالی - همانطور که پس از ۱۵ خرداد اتفاق افتاد - شاهد ادامه مبارزه کمونیستها با امیربالیم و ارتجاع خواهید بود. ما عقبه داریم که روحانیون نه هرگز توانسته اند و نه بخموس امروز می توانند بدیل پایدار باشند، بلکه حد اکثر بعنوان محمل و محلل در خدمت گذار از مرحله ای به مرحله دیگر قرار میگیرند. حد اکثر

چیزی که از این راه بدست می آید، کابینه آفاپان شالچیان و کنسی (امینی های "خوشنام") در ائتلاف با جبهه ملی آقای ستاجبی و امثالهم میباشد. شق دیگر، ضیاءالحق یا "روای محترم ارنش" است. حکومت صدر اسلامی امکان تحقق ندارد و حرکت نهاجمی اوائل قرن نه در آن زمان و نه در این زمان امکان گرفتن امتیازبایدار را نداشت و نخواهد داشت. قول و قرار بلی، نظارت هیئت مجتهدین روی کاغذ بلی. اما همین با اینحال ما در عین حال معتقدیم کسسه کسانی که باین امر، به تحقق حکومت اسلامی باور دارند تا زمانی که با رژیم مبارزه میکنند در کوشش خود ذیحقند. حق دارند، اما تا زمانی که خیال نکنند تا گرفتن قدرت دو قدمی بیشتر فاصله ندارند و بنابر این از هم اکنون روی کسانی شمیر بکشند که فداکارترین انسانهای تاریخند. و کسی که اینرا نمیند هیچ چیز را نمی بیند. ما معتقدیم که همه نیروهایی که ضد رژیم هستند، همسره نیروهایی که ضد امپریالیسم یا حد اقل ضد نفوذ امپریالیسم هستند - و این شامل مسلمانان را دیکال میشود- باید در شرایط کنونی هم خود را مصروف سرنگونی رژیم شاه و قطع نفوذ امپریالیسم کنند. ما همیشه حتی در بحرانی ترین مراحل معتقد به ضرورت مبارزه ایدئولوژیک هستیم و آنرا وقفه نا پذیر میدانیم، اما میان مبارزه ایدئولوژیک و بهتان و افترا فرق زیادی فائلیم. ما مبارزه ایدئولوژیک را مقدس و بهتان را نا مقدس میدانیم. ما اتهام زنی را منع دشمن میدانیم و توسل بآنرا از جانب هر نیرویی محکوم میکنیم. ما روحانیون را ترغیب به مبارزه ایدئولوژیک علیه کمونیسم میکنیم و از این مبارزه استقبال میکنیم، اما بهتان زنی، دشنام و توهین را محکوم نموده و آنرا بمثابه سند ضعف و عدم حقانیت آنها می شماریم. یک نکته دیگر را نیز باید در این زمینه توضیح دهیم. اگر ما بخاطر احترام نسبت به مبارزات ضد رژیمی آیتاله خمینی از بهتان زنی های او احساس خشم میکنیم، در مورد آن شهادتی که با رژیم مبارزه نکرده به کارزار آنتی کمونیسم پیوسته اند و یا کسانی که آنتی کمونیسم وجه غالب موجودیت آنها را میسازد چیزی جز احساس نفرت نداریم، از این موجودات کثیف که مانند علف در هر بوستانی میرویند بجز هرزگی انتظاری نیست، ما شاهد زندگی

ننگین کمانی هستیم که تا دیروز در زندگی سراسر کثافت و دوروییانه خود غوطه میخوردند (و هنوز هم میخورند) اما امروزه ناگهان با قدرتیایی روحانیون و مذهب، محالو برای بهره‌برداری فراهم دیده‌اند. این افراد برای خوش آمدن میرپالپشتها در دشنام به کمونیستها مسابقه میدهند و بسا تفننین و دروغگوئی و وارونه جلوه دادن حقایق سعی در مشوب نمودن ذهنها نموده و نیز خمینی را ترغیب به بیشتر کردن موضعگیری ضد کمونیستی میکنند. اینها نه تنها سفسطه‌ها را بجو دروغ‌های معمولی تکرار میکنند بلکه کثافت و تعفن موجوداتی مانند لاشه‌ها و نیکخواه‌ها را بگردن کمونیستها میگذارند! با بدبا بین مجسمه‌های سفاک و سنگین که لاشه‌های نیکخواه که زمانی ادعای کمونیست بودن میکردند، گفتند که کمونیسم مردود است اما ما م جمعه هنوز هم خود را مسلمان میدانند، آیت‌الله خوشی شما هنوز هم مرجع تقلید است (و شما هم او را قبول دارید)، که ساواکی‌های عمامه سر فراوانند... آیا باید هنوز بشماریم؟!؟ چطور است که عمامه ساواکی دلیل مسلمان بودن او نیست ولی خود فروشنه‌های نیکخواه‌ها مربوط به کمونیسم است؟!؟ حتی افتاء شما حضرات کراهِت دارد، شما قابل افتاء شدن هم نیستید، شما وردستان خوشی هستید که خود را بخاطر کسب قدرت مبارز میخوانید. شما مگس‌های دور شیرینی هستید و عمری بهمان کوتاهی دارید، کامتان شیرین!

* * *

قبل از خاتمه مقاله لازم است به تغییراتی که جنبش اخیر در وضع ایران بوجود آورده است اشاره مختصری بکنیم. ما در نوشته‌های قبلی در باره اهمیت جنبش و ویژگیهای آن (خود جوشی، تسوده‌ای بودن، رادیکال بودن، فهر آمیز بودن،) سخن گفته ایم و خوانندگان را به آن نوشته‌ها ارجاع میدهم. در اینجا صرفاً باین مسئله میپردازیم که وجود جنبش اخیر چه تغییری در ارزیابی از مسئله انقلاب و مرحله آن میدهد. ما از سالهای گذشته بر این نظر بوده‌ایم که تنها انقلاب

اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است.^{*} و این امر نه تنها بخاطر این حقیقت است که تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است بلکه از این نظر نیز هست که در ایران هم مناسبات تولیدی سرمایه داری حاکم است و هم حکومت در دست سرمایه داری است. انقلابی که تغییر مناسبات تولیدی سرمایه داری را هدف قرار دهد و ضرورتاً علیه طبقه حاکم سرمایه دار باشد هیچ چیز جز انقلاب سوسیالیستی نمیتواند باشد. تخیلاتی مانند انقلاب دمکراتیک نوین که طی آن گویا سرمایه داران "ملی" برای امحاء سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم با کارگران اشتراک مساعی مینمایند به مسووزه عتیقه ها تعلق دارد و در نوشته های دیگر مورد بحث قرار گرفته اند.[†] ما در عین حال از سالهای گذشته معتقد بوده ایم که گرچه انقلاب ما انقلاب سوسیالیستی است اما هنوز شرایط انقلاب اجتماعی در ایران کاملاً فراهم نشده است و بنا براین ما در مرحله تدارک انقلاب سوسیالیستی سر میبریم و با بدو وظائف خود را با تشخیص این مرحله تنظیم کنیم، در شرایطی که نه جنبش وسیع طبقاتی وجود داشت، نه حرکت سیاسی عمومی و نه شکل های طبقاتی، تبعاً شرایط انقلاب اجتماعی هنوز آماده نبود. حد اکثر در صورت بوجود آمدن حرکت سیاسی عمومی میشد انتظار جری سیمه انقلاب سیاسی را داشت.

روپادهای یکسال گذشته و خصوصاً گسترش مبارزات طبقه کارگر در چند ماه اخیر شرایط کلی را مساعدتر کرده است ولی کیفیتاً از نظر مرحله انقلاب اجتماعی تغییر نداده است. مبارزات کنونی طبقه کارگر در حال حاضر انعکاس وضع عمومی جامعه است و هنوز تابعی از آن شمار میرود. این مبارزات تا زمانی که کیفیت مستقل طبقاتی پیدا کند و ادامه و گسترش یابد راهی در پیش دارد که باید پیموده شود. مهمترین مضمون ایدئولوژیک مبارزات کارگران باید جهت مشخص طبقاتی کارگری پیدا کند. این امر تنها با پیدایش، رشد و گسترش شکل های طبقه، سندیکا، حزب، شورا امکان پذیر است. از این

* - "در باره انقلاب"، "مرحله تدارک انقلابی"، "انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی".

† - "سیاست خارجی چین و اندیشه مائوتسه دون".

جنبه خاص، مبارزات طبقه کارگر ما هنوز دچار کمبودهای اساسی است. اگر شوخی‌هایی شبیه " حزب طبقه کارگر " ، و " حزب کارگسـتران و دهقانان " چند روشنفکر آرزومند و پر مدعا را کنار بگذاریم ، باید اذعان کنیم که شکل طبقاتی کارگران ما در مراحل جنبشی است. اما اعتصابات اخیر و دامنه آنها نشان می‌دهند که این چنین در حال رشد سریع است . حد اقل اینست که شمای‌های فیما بین کارگران آگاه و بین کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست ، و امکان بهره برداری از وضع موجود، بسیار بیشتر از گذشته شده است . اینکه این نسوع شمای‌ها و همکاریها تا چه حد و به صورت چه نوع شکل خاص رسیده خواهد یافت غیر قابل پیش‌بینی است . قدر مسلم اینست که همه عوامل رشد وجود دارند . طبقه کارگر تحت استثمار ، امکان حداقل تحرک و وجود کارگران و روشنفکران آگاه و بحران عمومی، زمینه‌های رشد را از هر جهت مساعد ساخته‌اند . درست به همین جهت است وظیفه ما یعنی تدارک زمینه سازی ، کمک به ایجاد تشکیلات و رشد و گسترش مبارزات از هر جهت مبرم‌تر شده است . وظائف مرحله تدارک نه تنها پایان یافته بلکه به مرحله تحقق جدی و همه جانبه خود و امکان اقبای نقیض بصورت ملموس و واقعی رسیده است . بنابراین باید توجه داشت که دوران تدارک بسر نیامده و صورتات و توهماتی از این قبیل فقط میتواند منجر به بروز ضایعات و صدمات کمر شکنی شود شبیه آنچه که در سالهای گذشته اتفاق افتاد. تکرار میکنیم : ما در مرحله تدارک انقلاب سوسیالیستی هستیم . وظائف ما را تشخیص این واقعیت روشن میکند، نه سوابهائی مانند انقلاب دموکراتیک نوین باید بتواند ما را بدنبال بورژواهای " ملی " بکشاند و از انجام وظائف کمونیستی باز دارد ، و نه توهماتی مانند آمادگی شرایط انقلاب سوسیالیستی باید کار تمام نشده تدارک را پایان یافته تلقی کند و ما را به ماجراجویی و یا انفعال بکشاند. این تحرافات ، این شماربائی‌ها تنها دل‌گوشندگان خودفریب و مردم‌فریب را خرسند خواهد کرد ولی صربه واقعی را به جنبش کارگران و به انقلاب وارد خواهد ساخت . اگر در سالهای گذشته همه باین تشخیص رسیده بودند و شعار آماده بودن شرایط انقلابی را نمیدادند و اقدامات خود را منطبق با واقعیت و نیازهای جنبش میساختند ، شاید از بسیاری از

نکست ها جلوگیری میشد. امروز نیز مجذوب در مقابل عظمت جنبش توده ای، نباید متد تحلیل طبقاتی را نفی کرد. باید فادر بود که در عین مشاهده وسعت بینظیر جنبش توده ای، ضعف های اساسی آن، مشخص نبودن مرزبندیهای طبقاتی و فقدان تشکلهای طبقاتی زحمتکشان را مشاهده کرد و تصور نمود که مرحله تدارک تمام شده و وارد مرحله آمادگی شرایط انقلاب اجتماعی شده ایم!

اما این واقعیت که با انقلاب اجتماعی هنوز فاصله داریم، نباید باین معنی تلقی شود که با هر نوع انقلابی فاصله است. سرنگونی رژیم پهلوی، نابودی مصاد سلطنت و بقدرت رسیدن قشری دیگر - هر چند بطور موقت - بهر حال یک انقلاب سیاسی خواهد بود و امکان عملی شدن و فائده بخشی آن در تسریع و تسهیل انقلاب اجتماعی باید مورد توجه باشد، و دقیقاً همین جنبه است که وظیفه کمونیستها در مبارزه جهت سرنگونی رژیم و نابودی مصاد سلطنت را مطرح میکند. چه بسا که برای فراهم آمدن کامل شرایط انقلاب اجتماعی، انقلابهای سیاسی متعددی در مسیر باشد. قرن ۱۹ اروپا نمونه های بیشماری از آنرا بدست میدهد. خوشبختانه در آن قرن تزهائی مانند انقلاب دموکراتیک نوین هنوز طرح نشده بود و تزهائی معادل آن، تزهائی " دولت تمام خلقی " و مهملات دیگر چنانچه باید و شاید افشاء شده بودند و کسی انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی را اشتباه و در هم نمیکرد. بهر حال قدر مسلم اینست که امروزه در ایران شا درک ضرورت ایجاد سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم توسط زحمتکشان، تا انقلابی که باین جهت و در این جهت باشد، فاصله داریم. جنبش توده ای اخیر زمینه حرکت سریعتر در این جهت را بیشتر کرده است ولی خود حرکت زمانی انجام خواهد گرفت که برای آن کار و کوشش مشخص شود. پتانسیل وجود دارد، باید آنرا محقق کرد. باقی ماندن در بند توهم و داشتن این تصور که شرایط انقلاب اجتماعی آماده شده است بهمان اندازه گمراه کننده و ضربه زننده است که منفعل و تماشاچی ماندن و بانتظار آماده شدن شرایط نشستن.

وظیفه ماست که بادرک هدف نهائی خود به امر بسیج و تشکل کارگران بطور همه جانبه کمک کنیم. برقراری و گسترش تماس با طبقه کارگر و دامن زدن به مبارزات طبقاتی و کمک به تشکل مهمترین

وظیفه ماست برای کمک به اعتلا مبارزات طبقه کارگر و برای تسهیل امر بیپوند، از همه نوع شیوه مبارزه، از اقدامات مسالمت آمیز تا عملیات مسلحانه در خدمت مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه بایستد استفاده شود. در عین حال درست بخاطر اعتقاد باین امر که مبارزه طبقه کارگر از مبارزه سیاسی و دمکراتیک عمومی جامعه جدائی ناپذیر است، شرکت در مبارزات سیاسی عمومی و مبارزات دموکراتیک مسا محتوای مشخص سمگیری بسمت زحمتکشان را واجب میدانیم. طبیعی است که چنین مبارزاتی فقط با محتوای چپ مورد نظر خواهد بود. مبارزاتی که برآیند را بسوی زحمتکشان و سوسیالیسم و نه سرمایه داران و کاپیتالیسم، متمایل کند. دورنشتن از مبارزات توده ای اخیر، تحت این بهانه که اینها مبارزات مشخص کارگری نیستند، نوع مرکب از تری از انحراف است که کمونیستها را به شما چپانی بیکاره بدل خواهد کرد. بگوئیم تا در عین انجام وظائف اساسی خود در رابطه با مبارزات طبقاتی ویژه کارگران، بایفای وظائف دموکراتیک خود و شرکت در جنبش توده ای خلقها بمان و جهت دهی آن مبارزات ورزیم.

بامید آیشده

انتشارات

- ۱- پیرامون تغییر مواجع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۲- نکاتی در باره بروسه تحاش (ترجمه عربی آن نیز منتشر گردیده است).
- ۳- بروسه تحاش ، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول).
- ۴- استالینسم ، تبادل نظر.... (دفتر دوم) .
- ۵- اندیشه مائوسددون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم) .
- ۶- مرحله نادرک انقلابی.
- ۷- مدخلی بر اقتصاد سیاسی (والید- سالاما) .
- ۸- مشکلات و مسائل جنبش .
- ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ .
- ۱۰- چه نباید کرد؟ نقدی برگذشته و رهنمودی برای آینده .
- ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزادیبخش فلسطین) .
- ۱۲- آنتی دورینگ (دفتر اول) .
- ۱۳- مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس .
- ۱۴- نشریه هاوشی - شماره های ۱ و ۲ و ۳ .

نشانی پستی

BOX 4076
17104 SOLNA
SWEDEN

نشانی بانکی

POSTGIRO 857272-9
SWEDEN